

بخش اول: مرتبه طیب

قسمت اول: معناشناسی طیب

معنای طیب در قرآن

چگونگی شناخت طیب و نحوه استفاده از آن

قسمت دوم: فرایندشناسی طیب

محورهای طیب

طهارت غایب ظهور طیبات

بخش دوم: مرتبه خیر

قسمت اول: معناشناسی خیر

بررسی معنای خیر

اخیار و اشرار

قسمت دوم: فرایندشناسی خیر

ساختار شناسی خیر و شر

تبیین نظام خیر

بخش سوم: مرتبه حُسن

قسمت اول: معناشناسی حُسن

کلمه طیبه حُسن در قرآن و روایات

مراتب شناخت حُسن

قسمت دوم: فرایندشناسی حُسن

فرایند تحقق حُسن

مراقبت از سیئات

بخش چهارم: مرتبه ایمان

قسمت اول: معناشناسی ایمان

کلمه طیبه ایمان

تعریف ایمان

قسمت دوم: فرایندشناسی ایمان

ایمان در ساختار وجودی انسان

یقین و ایمان

بخش چهارم: مرتبه ایمان

کلمه طیبہ ایمان

۱. معنای لغوی ایمان

برخی معنای آمن را در طمأنینه نفس و زوال خوف و نگرانی دانسته‌اند.^۱ برخی نیز آن را در ضدیت و نقیض با خوف دانسته^۲ و همچنین گفته‌اند: آمن به معنای سکون و رفع خوف و وحشت و اضطراب است.^۳ بنابراین در تعریف این ریشه مفاهیم مقابل چون اضطراب، خوف و هر چیز برهم‌زننده اطمینان، طمأنینه و آرامش خاطر و آرامش نفس نقش ایفا می‌کنند.

در قاموس در شرح این کلمه آمده است:

«أمن: ایمنی. آرامش قلب. خاطر جمع بودن.»

امن و امانه و امان در اصل به یک معنی‌اند (مفردات)

«فَإِنَّ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» بقره: ۲۸۳ اگر بعضی از شما به بعضی خاطر جمع باشد؛ یعنی به او اطمینان داشته باشد که خیانت نخواهد کرد.

«أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ» اعراف: ۹۷، آیا اهل شهرها ایمنند که عذاب ما شبانه آنگاه که در خوابند به سوی آنها بیاید.

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا» بقره: ۱۲۵ خانه کعبه را برای مردم مرجع و ایمنی قرار دادیم.

أمن: خاطر جمع، کسی که در او ایمنی است و یا شهری که ایمن است «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» آل عمران: ۹۷ «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» بقره: ۱۲۶، لازم نیست در آیه اخیر، آمن را ذا امن معنی کنیم، بلکه شهر ایمن مثل شخص ایمن کاملاً صحیح و درست است اینگونه چیزها در قرآن بسیار است مانند «يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» دهر: ۱۰ که عبوس و قمطریر صفت یوم آمده و مانند «وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا» فرقان: ۲۶ «آمنة» به معنی امن است، (انفال: ۱۱) آمین در لغت به معنی فاعل و مفعول (آمن مأمون) هر دو آمده است در آیه «وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» اعراف: ۶۸ و نظایر آن ممکن است، آمین به معنی اسم فاعل باشد، یعنی من به شما ناصح و خیر خواهم و مطمئنم که خیر خواهم، و همچنین در آیه «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» شعراء: ۱۰۷ و امثال آن؛ یعنی از رسالتم مطمئنم و ایضاً ممکن است به معنی مفعول باشد. آیات «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» دخان: ۵۱ «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» تین: ۳ مثل بَلَدًا آمِنًا نیز قابل ذکرند.

بنابر آنچه گذشت، امانت را از آن جهت امانت گویند که شخص امانت‌گذار از خیانت آن که امانت پیش اوست مطمئن و ایمن است مؤمن فعل امن اگر متعدی به نفسه باشد به معنی ایمنی دادن است مثل «وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ» قریش: ۴؛ یعنی آنها را از ترس ایمن گردانید و مؤمن که از اسماء حسنی است از همین معنی است؛ یعنی ایمنی‌دهنده (مفردات) «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ» حشر: ۲۳.

آیاتی که آمن و آمنوا و سایر مشتقات آن به معنی ایمان آوردن است، اکثراً با باء و گاهی با لام متعدی شده‌اند مثل «كُلُّ أَمِنٍ بِاللَّهِ» بقره: ۲۸۵ و مثل «فَأَمِنَ لَهُ لُوطٌ» عنكبوت: ۲۶.

^۱ مفردات راغب، ماده «أمن».

^۲ العين، ماده «أمن».

^۳ التحقيق، ماده «أمن».

إِيمَانَ: تسلیم توأم با اطمینان خاطر.

اگر گویند: چرا بر خلاف اهل تفسیر ایمان را تسلیم معنی می‌کنید با آنکه طبرسی رحمه الله فرموده از هری می‌گوید: علما اتفاق دارند بر اینکه ایمان به معنی تصدیق است، میزان آن را استقرار اعتقاد در قلب معنی کرده و راغب تصدیق توأم با اطمینان خاطر گفته است، گوئیم [قرآن مجید ایمان به معنی اعتقاد را تأیید نمی‌کند] بلکه بهترین معنای آن همان تسلیم است، زیرا می‌بینیم آنان را که اعتقاد دارند ولی تسلیم عقیده خویش نیستند کافر می‌شمارد. درباره فرعون و قوم او آمده: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» نمل: ۱۴، فرعونیان در باطن و نفس خویش عقیده داشتند که آیات موسی از قبیل عصا و غیره از جانب خداست ولی در ظاهر تسلیم نشدند و اقرار نکردند نظیر این آیه قول موسی علیه السلام است به فرعون که فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اسراء: ۱۰۲ فرعون یقین داشت که آیات از جانب خداست ولی تسلیم نبود.

شیطان به خدا عقیده داشت می‌گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ...» اعراف: ۱۲ می‌گفت: «رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي» حجر: ۳۹ خدا را خالق خود می‌دانست و او را «رَبِّ» خطاب می‌کرد. به معاد نیز عقیده داشت، لذا می‌گفت: تا روز قیامت مهلت ده: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» اعراف: ۱۴. ایضاً به انبیا معتقد بود و می‌دانست به عباد مخلصین راهی ندارد و آنها را نتواند فریفت «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» حجر: ۴۰ با همه اینها درباره‌اش فرموده «أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» بقره: ۳۴.

بسیاری از اهل کتاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عقیده داشتند و می‌دانستند که او پیغمبر است و حتی او را مانند پسران خود می‌شناختند ولی حق را کتمان می‌کردند و به عقیده خویش تسلیم نبودند «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْزِفُونَهُ كَمَا يَعْزِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» بقره: ۱۴۶ آیه ۲۰ سوره انعام نیز همین است ولی ذیل آن چنین می‌باشد: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

پس ایمان به معنی اعتقاد و تصدیق نیست و گرنه می‌بایست این اشخاص مؤمن باشند بلکه ایمان به معنی تسلیم است. مؤمن کسی است که به حق تسلیم باشد و آن قهراً با عمل توأم است و بدون آن مصداق ندارد. وانگهی در آیاتی نظیر «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ...» نساء: ۱۳۷ و نظیر: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» منافقون: ۳. چطور می‌شود گفت: آنها چندین بار اعتقاد پیدا کرده و سپس کافر شده‌اند بلکه آنها تسلیم شده و بعداً از تسلیم بیرون رفته‌اند.

خلاصه سخن آنکه: ایمان پس از اعتقاد است، شخص اگر پس از اعتقاد به عقیده‌اش تسلیم شد مؤمن است و گرنه منافق یا کافر می‌باشد، از طرف دیگر هر قدر اعتقاد قوی باشد تسلیم محکم خواهد بود، شدت و ضعف ایمان و دارای مراتب بودنش از این روشن می‌شود.

در آیاتی نظیر «وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ...» اعراف: ۱۰۱ به نظر ما منظور همان عدم تسلیم است، یعنی به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند تسلیم شونده نبودند بقیه مطلب را در «سلم - اسلام» مطالعه کنید.

اگر گویند: چرا در معنی ایمان اطمینان خاطر را قید کردید؟ گوئیم: آن برای ملاحظه اصل ماده است که ایمان بالاخره از امن مشتق است پس مؤمن آن است که به حق تسلیم شود و قلبش در آن تسلیم مطمئن و آرام و پس مؤمن آن است که به حق تسلیم شود و قلبش در آن تسلیم مطمئن و آرام و بی‌اضطراب باشد «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ

آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» حجرات: ۱۵، اصل ریب چنانکه در اقرب الموارد گوید: قلق و اضطراب قلب است.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بقره: ۶، «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» یس: ۷، در اینگونه آیات آیا منظور عدم قدرت ایمان است؛ یعنی آنها دیگر قدرت تسلیم ندارند و نمی‌توانند به حق تسلیم شوند و قابلیت تسلیم از بین رفته است و یا منظور آن است که قدرت دارند ولی با عنادی که دارند تسلیم نخواهند شد؟

می‌شود گفت: فرض دوم مراد است؛ یعنی قدرت دارند و اگر بخواهند می‌توانند ولی چون نخواهند خواست خدا در مقام اخبار می‌فرماید که تسلیم نخواهند شد. و نیز می‌شود گفت در اثر استکبار و عناد طوری قلبیشان از حق اعراض کرده که دیگر توجه به حق و قدرت ایمان از آنها سلب شده است. در این صورت نمی‌شود گفت: که با عدم قدرت تکلیف ساقط است که عدم قدرت نتیجه اعمال اختیاری آنها است. آنها از اول اعراض کرده‌اند خداوند بر اعراضشان افزوده «يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» صف: ۵، می‌بینیم که بنی اسرائیل با علم آنکه موسی رسول خداست اذیتش می‌کردند و چون از حق میل و اعراض کردند خداوند قلبیشان را از حق کنار کرد.

هکذا: «ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...» توبه: ۱۲۷ بنا بر آنکه دعا نباشد. علی هذا این عدم قدرت مسقط تکلیف نیست که خود سبب آن را فراهم آورده‌اند.

ناگفته نماند: ملاحظه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» که بعد از آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...» واقع شده و ملاحظه «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا... فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» بعد از آیه «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ...» نشان می‌دهد که به مسلوب القدرة بودن نزدیک‌اند و به نظر نگارنده قدرت به کلی از آنها سلب نشده است.

ایضاً: اینگونه اشخاص از روی عناد کافرند نه از روی جهل و گرنه جاهل پس از علم ایمان آوردنش سهل است. مراد از «کفر» در مقابل ایمان در آیاتی نظیر «وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ...» بقره: ۲۵۳، کفر از روی علم است که همان استکبار و عدم تسلیم باشد و الا کفر از روی جهل که در «کفر» خواهد آمد حساب دیگری دارد، و خلاصه: پس از وضوح حق هر که به آن تسلیم شود مؤمن و هر که آن را کتمان کند و تسلیم نشود کافر است این ایمان و کفر است که سبب بهشت و جهنم می‌گردد. و سر و کار قرآن مجید با این ایمان و کفر است.

در آیاتی که خدا از مردم ایمان می‌خواهد نظیر «آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ» بقره: ۱۳، «آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا» بقره: ۴۱، به نظر نگارنده مراد آن نیست که: عقیده پیدا کنید و معتقد باشید که آن بسته به استدلال و مشاهده براهین است، بلکه مقصود آن است که: به خدا و به حق تسلیم شوید. ایضاً در آیاتی که خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آمده منظور آن نیست که ای باور کنندگان خدا و حق، بلکه ای تسلیم شوندگان. ولی می‌دانیم که تسلیم بعد از علم و عقیده است.

تکمیل این بحث با مطالعه «اسلام» و «کفر» است.^۱

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان درباره ایمان اینگونه می‌فرماید:

^۱ قاموس، ذیل ماده «آمن».

«ایمان، عبارت است از جایگیر شدن اعتقاد در قلب، و این کلمه از ماده (ء-م-ن) اشتقاق یافته، کأنه شخص با ایمان، به کسی که به درستی و راستی و پاکی وی اعتقاد پیدا کرده، امنیت می‌دهد؛ یعنی آنچنان دل گرمی و اطمینان می‌دهد که هرگز در اعتقاد خودش دچار شک و تردید نمی‌شود، چون آفت اعتقاد و ضد آن شک و تردید است...^۱ ایمان معنایی است دارای مراتبی بسیار چون اذعان و اعتقاد، گاهی به خود چیزی پیدا می‌شود و تنها اثر وجود آن چیز بر آن اعتقاد مترتب می‌شود، و گاهی از این شدیدتر است، به طوری که به پاره‌ای لوازم آن نیز متعلق می‌گردد و گاهی از این نیز شدیدتر می‌شود، و به همه لوازم آن متعلق می‌شود، و از همین جا نتیجه می‌گیریم که مؤمنین هم در اعتقادشان به غیب، و به خدای حاضر و ناظر، و بروز جزای او، در یک طبقه نیستند، بلکه طبقات مختلفی دارند...^۲ ایمان به خدا و شرک به او هم - که حقیقتشان عبارت است از تعلق و بستگی قلب به خضوع و در برابر خدا یعنی ذات واجب الوجود و بستگی آن به غیر او از چیزهایی که مالک خود و چیز دیگری نیستند مگر به اذن خدا، - دو مطلب اضافی هستند که به اختلاف نسبت و اضافه، مختلف می‌شوند...»^۳

۲. کلمات مقابل ایمان

کلمه ایمان با مفاهیمی چون معرفت، تصدیق، اعتماد، امنیت و اطمینان ارتباط دارد به همین دلیل دارای شبکه مفهومی وسیعی از ادراک تا عمل است که هر یک به نوبه‌ای با آن ارتباط دارد. برخی از این مفاهیم در حکم مقدمه و برخی در مقام نتیجه و آثار آن است. به همین نسبت کلماتی که در مقابل با ایمان بیان می‌شود نیز دارای شبکه مفهومی وسیعی است. شناخت کلمات مقابل ایمان، ما را به عمق معنائشناسی این واژه نزدیک می‌کند.

کلماتی که در آیات قرآن در مقابل ایمان ذکر شده‌اند را می‌توان در پنج دسته زیر بیان کرد:

دسته اول مربوط به حوزه معنایی کلمه کفر است.

دسته دوم مربوط به حوزه معنایی کلمه فسق است.

دسته سوم مربوط به حوزه معنایی کلمه اعراض است.

دسته چهارم مربوط به حوزه معنایی کلمه استهزا است.

دسته پنجم مربوط به حوزه معنایی کلمه شرک است.

از آنجایی که اساس ایمان بر مبنای باور به توحید و نفی شرک و اعتماد و اتکال به خداوند شکل می‌گیرد، آسیب ایمان نیز از همین ناحیه است. بنابراین اساس همه آسیب‌های ایمان از ناحیه شرک وارد می‌شود. بدین ترتیب شرک را می‌توان به عنوان مادر همه کلمات مقابل ایمان در نظر گرفت و ایمان را تنزیهی برای شرک دانست.

۲-۱. کفر، پوشیده شدن از حقیقت

کفر، به معنای پوشاندن به وضعیتی گفته می‌شود که حقیقت ایمان به قلب نازل نمی‌شود. بنابراین وقتی به هر دلیل انسان از مقدمات ایمان سرباز زند قلب او فاقد نور ایمان شده و به همان اندازه کفر در آن رسوخ پیدا می‌کند.

^۱ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۷۳.

^۲ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۷۳.

^۳ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

برخی از ویژگی‌های کفر را می‌توان در عناوین زیر مطالعه کرد.

۱. کفر به عنوان مانعی برای ایمان
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^۱
کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.
۲. کفر عامل عدم اعتماد به حق
۳. کفر عامل موضعگیری در برابر حق
۴. کفر عاملی برای فسق
۵. کفر عاملی برای ضلالت و عدم هدایت
إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ^۲
به راستی خدا ابایی ندارد از اینکه به پشه‌ای یا فوق آن مثل زند، اما آنان که ایمان آوردند می‌دانند که آن [مثل] حق بوده و از جانب پروردگارشان است ولی کافران [به قصد تحقیر] گویند: خدا از این مثل چه خواسته است؟ [آری] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند، ولی جز فاسقان را بدان گمراه نمی‌کند.
۶. آشکار شدن کفر در خلأ ایمان
وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ^۳
و به آنچه نازل کردم [قرآن] بگروید که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، و نخستین منکر آن نباشید و آیات مرا به بهای ناچیز مفروشید و تنها از من بترسید.
۷. کفر معادل تکذیب و استکبار
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ * وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ^۴
و البته به موسی کتاب دادیم و پیامبرانی را از پی او فرستادیم و به عیسی بن مریم حجت‌های روشن عطا کردیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم. پس آیا هر بار پیامبری چیزی برایتان آورد که دلخواه شما نبود تکبر ورزیدید پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را می‌کشتید؟ و گفتند: دل‌های ما در نیام است. [اینطور نیست] بلکه خدا به سبب کفرشان لعن [و طرد] شان کرده، پس خیلی کم ایمان می‌آورند.
۸. فسق عامل استمرار کفر

^۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۶.

^۲ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۶.

^۳ سوره مبارکه بقره، آیه ۴۱.

^۴ سوره مبارکه بقره، آیات ۸۷-۸۸.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ^۱

البته ما آیات روشنگری به سوی تو نازل کردیم و جز فاسقان منکر آن نمی‌شوند.

۲-۲. تکذیب، منطبق با واقع ندانستن حقایق

به برخوردار نبودن از تصدیق حقایق که به علت جهل یا به علت هوای نفس صورت می‌پذیرد، تکذیب گفته می‌شود. بر این اساس کسی که دچار تکذیب است با منطبق حق ندانستن حقایق، آنها را دروغ می‌پندارد. به عنوان نمونه کسانی که آخرت را تکذیب می‌کنند، کسانی هستند که در قول و یا عمل اعتنایی به آخرت نداشته و وجود و عدم آخرت برای آنها یکسان است. منظور از حق، حقایق ثابت است که در مراتب مختلف خلقت به شکل‌های مختلفی ظهور پیدا می‌کند.^۲

برخی از ویژگی‌های تکذیب را می‌توان در عناوین زیر مطالعه کرد:

۱. تکذیب عامل هم‌راستایی با شیاطین و نزول آنها

۲. تکذیب هم‌راستا با افک

۳. تکذیب عامل حیرت‌زدگی

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ * وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ^۳

آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند؛ آنچه را می‌شنوند (به دیگران) القا می‌کنند؛ و بیشترشان دروغگو هستند! (پیامبر اسلام شاعر نیست؛) شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند. آیا نمی‌بینی آنها در هر وادی سرگردانند؟ و سخنانی می‌گویند که (به آنها) عمل نمی‌کنند؟! مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند و خدا را بسیار یاد می‌کنند، و به هنگامی که مورد ستم واقع می‌شوند به دفاع از خویشان (و مؤمنان) برمی‌خیزند (و از شعر در این راه کمک می‌گیرند)؛ آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست!

۴. تکذیب عامل فسق

۵. تکذیب عامل فرو افتادن در عذاب

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا وَأَهُمُ النَّارُ كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ * وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۴

^۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۹۹.

^۲ اگر به حقایق، حق گفته نمی‌شود به دلیل جریان یافتن حق در مراتب گوناگون است.

^۳ سوره مبارکه شعرا، آیات ۲۲۱-۲۲۷.

^۴ سوره مبارکه سجده، آیات ۲۰-۲۱.

و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سرباز زدند)، جایگاه همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را به آن بازمی‌گردانند و به آنان گفته می‌شود: «بچشید عذاب آتشی را که انکار می‌کردید!» به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند!

۲-۳. اعراض، پشت کردن به حقایق

هرگاه فردی ولایت خدا را بپذیرد به سمت او رو می‌کند و خود را در راستای آن قرار می‌دهد و اگر ولایت او را نپذیرد به آن پشت کرده و خود را از آن دور می‌سازد. در قرآن پذیرش ولایت و اعراض از ولایت با کلمه تَوَلَّى آمده است با این تفاوت که تَوَلَّى به معنای اعراض به معنای پشت سر انداختن است که غالباً همراه با عن متعدی می‌شود. البته گاهی عن از کلام حذف شده است.

با توجه به برخی از آیات می‌توان عناوین زیر را پیرامون اعراض مطالعه کرد.

۱. اعراض از ذکر سبب بخوع پیامبر

۲. عدم وجود اکراه برای ایمان در صورت اعراض

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * إِنَّ نَشَأَ نَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ * وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ^۱

گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آورند! اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد! و هیچ ذکر تازه‌ای از سوی خداوند مهربان برای آنها نمی‌آید مگر اینکه از آن روی‌گردان می‌شوند!

۲-۴. فسق آشکار شدن آثار ناامنی

به آشکار شدن فساد در اثر عدم ایمان به خدا و ولی الهی فسق گفته می‌شود. ممکن است فردی که دچار فسق است سعی در مخفی کردن عدم ایمان خود داشته باشد ولی آثار آن به صورت خواسته یا ناخواسته ظاهر می‌شود.

۱. تباین ذاتی ایمان و فسق

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ^۲

آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.

۲. فسق عامل ضلالت

۳. نقض عهد، قطع امر و فساد در زمین عامل فسق

... وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ^۳

^۱ سوره مبارکه شعرا، آیات ۳-۵.

^۲ سوره مبارکه سجده، آیه ۱۸.

^۳ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۶.

همانان که پیمان خدا را پس از تأکیدش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن امر کرده می‌گسلند و در زمین فتنه به پا می‌کنند. همین‌ها زیانکارانند.

۲-۵. استهزا طرد حقایق از همه وجوه

استهزا به معنای دور انداختن و طرد کردن از ویژگی‌های عدم ایمان است که هم در ناحیه فکر و اندیشه و هم در ناحیه علم و باور و هم در ناحیه فعل و صفت و هم در ناحیه عمل اتفاق می‌افتد. در واقع وقتی کسی چیزی را دور می‌اندازد در تمام ساختار وجودی خود این فعل را مرتکب می‌شود. در این صورت تمایل ندارد که راجع به آن فکر کند و یا آن را در ناحیه علم و باور خود بیاورد و یا رایحه‌ای از صفت و فعل آن در وجودش تحقق یابد و یا در عمل کاری را انجام دهد که با آنچه طرد کرده نسبتی داشته باشد.

۱. تکذیب در ارتباط تنگاتنگ با استهزا

۲. استهزا موجب عدم رؤیت آیات

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَأْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ^۱

آنان تکذیب کردند؛ اما به زودی اخبار (کیفر) آنچه را استهزا می‌کردند به آنان می‌رسد! آیا آنان به زمین نگاه نکردند که چقدر از انواع گیاهان پرارزش در آن رویانیدیم؟! در این، نشانه روشنی است (بر وجود خدا)؛ ولی بیشترشان هرگز مؤمن نبوده‌اند! و پروردگار تو عزیز و رحیم است!

۳. فرایند استهزا در ارتباط با فرایند استکبار

۴. بی‌اعتنایی و در معرض کلام حق قرار نگرفتن ویژگی استهزا

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَكُنَّا مُسْتَكْبِرِينَ كَانُوا لَمْ يَسْمَعُوهَا كَأَن فِي أُذُنِهِمْ وَقُرْآنًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۲

و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است! و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، مستکبران روی برمی‌گرداند، گویی آن را نشنیده است؛ گویی اصلاً گوش‌هایش سنگین است! او را به عذابی دردناک بشارت ده!

۲-۶. شرک

شرک به عارضه‌ای گفته می‌شود که فرد در ساختار ادراکی‌اش در خصوص یگانگی خدا پیدا کرده و از وجهی در رابطه خود با خدا دچار تردید می‌گردد. این عارضه گاهی با متعدد دانستن خدا و یا متعدد بودن معبودها و یا داشتن مرجع‌های مختلف در اطاعت و عبادت ایجاد می‌شود. در این صورت در ایمان فرد اختلال وارد ساخته و ایمان او را از حالت خالصانه خارج می‌سازد.

برخی از آیاتی که در این زمینه می‌توان مطالعه کرد عبارتند از:

^۱ سوره مبارکه شعرا، آیات ۶-۹.

^۲ سوره مبارکه لقمان، آیات ۶-۷.

۱. شرک عارضه‌ای بزرگ برای ایمان

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿۱۰۵﴾ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ^۱
و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین که آنها از کنارش می‌گذرند، و از آن رویگردانند! و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!

۲. شرک موجب کفر

۳. شرک عامل محرومیت

۴. شرک عامل گمراهی

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ^۲

دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می‌خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند! آنها همچون کسی هستند که کف‌های (دست) خود را به سوی آب می‌گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست!

تعریف ایمان

^۱ سوره مبارکه یوسف، آیات ۱۰۵-۱۰۶.

^۲ سوره مبارکه رعد، آیه ۱۴.

با توجه به آنچه گفته شد ایمان در جهت مثبت و الهی عبارتست از:

۱. حقیقتی که در قلب انسان نازل می‌شود و هر هدایتی در انسان وابسته به نزول چنین حقیقتی است.
 ۲. معرفتی است که در قلب به واسطه تصدیق حقایق پدیدار می‌شود و در او اعتماد و اطمینان به هستی آفرین را موجب می‌شود.
 ۳. پذیرش ولایت ولی‌ای است که زندگی او را سامان داده و به واسطه این سامان‌دهی بر او تکیه کرده و بایدها و نبایدهای زندگی را از او تبعیت می‌کند.
 ۴. ذکر است که در قلب جاری شده و به واسطه آن حیات معنوی اطمینان‌بخش و توحیدی را پدیدار می‌کند.
 ۵. بازتابی آگاهانه و عبادانه در برابر شدائد و گناهان است که در اثر ثبات عقاید پدیدار می‌شود.
- با نزول ایمان، بصیرت، نور، هدایت و حیات در مرتبه‌ای دیگر برای انسان رونمایی و محقق می‌شود. آیات زیر به وجوه فوق اشاره دارد:

آیات	ترجمه	ویژگی ایمان	نام ایمان
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)	به راستی که مؤمنان رستگار شدند،	بازتاب ایمان	ایمان بازتاب‌یافته یا ایمان نتیجه‌ای
الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲)	همانان که در نمازشان فروتنند،	جریان یافتن ایمان	ایمان جریان‌یافته یا ایمان جاری در زندگی
وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ (۳)	و آنان که از بیهوده رویگردانند،	تصدیق در ایمان	ایمان تصدیقی
وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)	و آنان که زکات می‌پردازند،	عمل در ایمان	ایمان عملی
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷)	و کسانی که پاکدامند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حد درگذرندگانند.	عمل در ایمان	ایمان عملی
وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸)	و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند،	عمل در ایمان	ایمان عملی
وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)	و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند،	بازتاب و عمل در ایمان	ایمان عملی و ایمان بازتاب‌یافته

ایمان بازتاب یافته یا ایمان نتیجه‌ای	بازتاب و نتیجه ایمان	آنند که خود وارثانند، به راستی که مؤمنان رستگار شدند،	أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)
---	----------------------	--	---

یکی از راه‌های رسیدن به معنای کلمات، استفاده از واژگان مقابل کلمه می‌باشد؛ در فصول گذشته هر یک از حوزه‌های معنایی مقابل ایمان مورد بحث قرار گرفت. به کمک آنچه در فصول قبل آموخته شد، گزاره‌هایی که می‌تواند ما در تعریف ایمان کمک کنند عبارتند از:

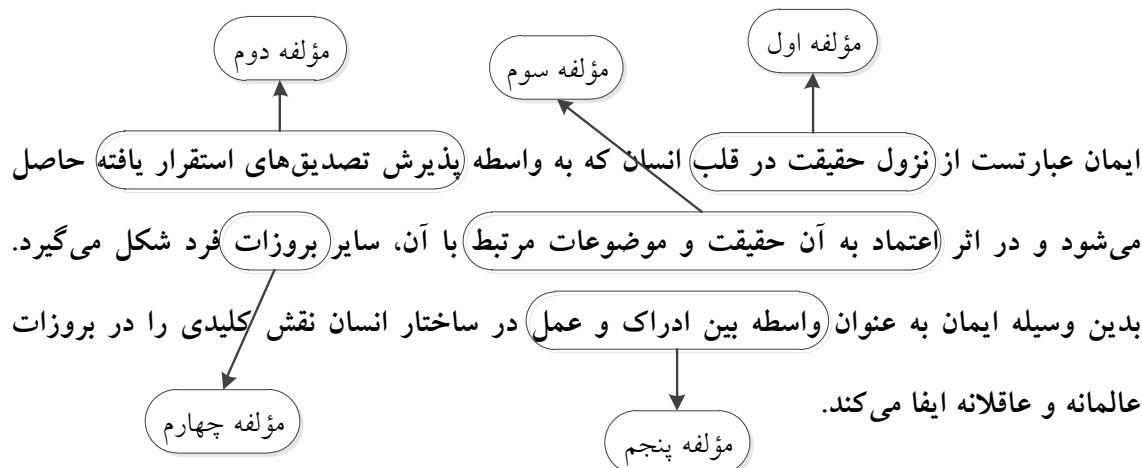
۱. ایمان حقیقتی است که در قلب انسان مستقر می‌شود و به نسبت این استقرار دارای مراتب می‌شود.
۲. ایمان مایه سکونت و امن و آرامش قلب می‌شود، از این رو ایمان نسبتی با ذکر دارد.
۳. برای استقرار یافتن حقیقت ایمان در قلب انسان، اموراتی درونی و در ناحیه ادراکات نقش آفرین است.
۴. ایمان به چیزی در انسان اطمینان و اعتماد به آن چیز را در فرد ایجاد می‌کند.
۵. ایمان نقش واسطه‌ای در تبدیل ادراک به عمل دارد.
۶. ایمان نسبتی با ذکر و نسبتی با علم و یقین دارد، از این رهگذر ایمان مایه ثبوت بخشی و حفظی می‌شود که این مهم را از ذکر و علم دریافت می‌دارد.
۷. ایمان نسبتی با اعتقادات درونی فرد و نیز با حقایقی که در درون او ثبت شده دارد. بر این اساس ایمان قابل رجوع بوده و نیز قابل غفلت و نسیان و کفر می‌باشد.
۸. ایمان دارای جنبه دلالت‌گری و هدایت‌کنندگی براساس حق و یقین بوده و بر این اساس عامل رسیدن انسان به فوز و رستگاری می‌باشد.
۹. ذکر و قلب و عمل شرایط جریان یافتن ایمان در تمامی مؤلفه‌های ساختار وجودی را فراهم می‌کند. بنابراین ایمان همچون روحی می‌تواند بر قلب و سایر شئونات وجودی انسان جاری شود و بروزاتی را از هر بخش نمودار نماید.
۱۰. ایمان به عنوان چیزی که در درون انسان مستقر می‌شود، قابلیت زیادت و نقصان دارد.
۱۱. آدمی به اعتبار اینکه به حق واقف گردیده و علم پیدا نموده و آن را به درون خود منتقل ساخته و به ابراز می‌رساند، فرایندی را طی می‌نماید که خود همان ایمان است.
۱۲. ایمان دارای مراتبی است، گاهی این مراتب دایر است به کثرت و تفصیلی که در بروز ایمان وجود دارد و گاهی به درجه و سطح وقوف به حقایق و علوم و پذیرش آن گفته می‌شود.
۱۳. ایمان در درون افراد به نسبت بهره از حقیقت ایمان دارای مراتب و نیز نقصان و زیادت می‌شود.
۱۴. ایمان عاملی است که ارکان ساختار فعل و عمل انسان را با ساختار ذکر و علم او مرتبط و متصل می‌نماید.
۱۵. نتیجه ایمان رسیدن به یقین از سویی، رسیدن به نجات از سویی دیگر و رسیدن به رستگاری می‌باشد.

براساس مطالب گفته شده می‌توان در تعریف ایمان چنین بیان کرد:

ایمان عبارتست از نزول حقیقت در قلب انسان که به واسطه پذیرش تصدیق‌های استقرار یافته حاصل می‌شود و در اثر اعتماد به آن حقیقت و موضوعات مرتبط با آن، سایر بروزات فرد شکل می‌گیرد. بدین

وسیله ایمان به عنوان واسطه بین ادراک و عمل در ساختار انسان نقش کلیدی را در پروزات عالمانه و عاقلانه ایفا می کند.

براساس تعریف فوق مؤلفه های ایمان را می توان چنین برشمرد:



مؤلفه اول: نزول حقیقت در قلب، ایمان نزول یافتن حقیقت در قلب است و به اعتبار همین نزول و نزول حق است که قلب مؤمن نورانی بوده و به ایمانش آرام می یابد.

مؤلفه دوم: پذیرش تصدیق های استقرار یافته، ایمان برای جاری شدن و نزولش در انسان، نیازمند بستری است، آنچه این بستر را زمینه سازی نموده و ایجاد می نماید، تصدیق هایی است که در فرد شکل گرفته و مورد قبول و پذیرش او واقع شده است.

مؤلفه سوم: اعتماد به حقیقت و موضوعات مرتبط با آن، اعتماد نمودن به محتوای ایمان است که فرد را به سوی سریان یافتن ایمان در پروزات می کشاند.

مؤلفه چهارم: پروزات ایمانی، هر آن چیزی که در انسان به ظهور و بروز می رسد، ریشه در ایمانی داشته است که فرد بدان اطمینان و اعتماد یافته است. بر این اساس هر بروزی دلالت بر ایمانی داشته و هر ایمانی فرد را به سوی بروزی دلالت می دهد.

مؤلفه پنجم: نقش واسطه در چرخه ادراک و عمل، ایمان در زنجیره متصل کننده ادراکات به عمل نقش واسطه دارد، به این معنا که ادراکی برای تبدیل شدن به عمل می بایست از دریچه ایمان فرد عبور نماید.

در مقابل مؤلفه اول، یعنی نزول حقیقت در قلب، کلمه کفر آمده است.

در مقابل مؤلفه دوم، پذیرش تصدیق حقایق، کلمه تکذیب آمده است.

در مقابل مؤلفه سوم، یعنی اعتماد به حقیقت، کلمه اعراض آمده است.

در مقابل مؤلفه چهارم، یعنی پروزات ایمان، کلمه فسق آمده است.

در مقابل مؤلفه پنجم، یعنی وساطت از ادراک تا عمل، کلمه استهزا آمده است.

آنچه مسلم است توجه به مقام مؤمنین خالص و اتصال به ایمان آنها از طریق تبعیت یکی از مطمئن ترین راه های تحقق انواع ایمان برای فرد و جامعه است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ وَصَفْوَتُهُ وَنَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَنَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أُمَّةٌ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ نَحْنُ حُجَجُهُ وَ نَحْنُ أَرْكَانُ الْإِيمَانِ وَ نَحْنُ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ نَحْنُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِنَا يَفْتَحُ اللَّهُ وَ بِنَا يَخْتِمُ وَ نَحْنُ أَيْمَةُ الْهُدَى وَ مَصَابِيحُ الدُّجَى وَ نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ وَ نَحْنُ الْعَلَمُ الْمَرْفُوعُ لِلخَلْقِ مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لَحِقَ وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا غَرِقَ وَ نَحْنُ الْقَادَةُ الْغَرُّ الْمُحَجَّلُونَ وَ نَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَحْنُ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ الْمَنَهَاجُ وَ نَحْنُ مَعْدِنُ الثُّبُوءِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ نَحْنُ مَوَاضِعُ الرِّسَالَةِ وَ نَحْنُ الدِّينُ وَ نَحْنُ النَّبَأُ وَ نَحْنُ السِّرَاجُ لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِنَا وَ نَحْنُ السَّبِيلُ لِمَنْ أَقْتَدَى بِنَا وَ نَحْنُ الْهُدَاةُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ نَحْنُ عِزُّ الْإِسْلَامِ وَ نَحْنُ الْجُسُورُ وَ الْقَنَاظِرُ مَنْ مَضَى عَلَيْهَا لَمْ يَسْبِقْ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقٌّ وَ نَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَ نَحْنُ الَّذِينَ يُنْزِلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَا الرَّحْمَةَ وَ بِنَا يُسْقُونَ الْغَيْثَ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يَصْرِفُ اللَّهُ عَنْكُمْ الْعَذَابَ فَمَنْ عَرَفْنَا وَ أَبْصَرْنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ أَخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا.^١

از حضرت ابی جعفر علیه السلام آمده که می فرمود ما جنب الله هستیم، ما اختیارشندگان و برگزیدگان خداییم، ما کانون ارث‌های پیمبرانیم، ما امین‌های خدای تبارک و تعالی و حجت‌های اویمیم، ما پایه‌های ایمانیم، ما تکیه‌گاه‌های اسلامیم، ما رحمت خدا بر آفریدگان او هستیم، به واسطه ما خدا گشایش دهد و به ما سرانجام و پایان دهد، ما امامان هدایت‌کننده‌ایم، ما چراغ‌های تاریکی باشیم، و ما روشنگران هدایتیم، ما پیش از همه بودیم، ما آخر همه هستیم، ما نشانه‌های بلند شده برای آفریدگانیم، هر کس به دامن ما چنگ زند به ما پیوندد، هر کس از ما دوری کند غرق شود، ما جلوداران چهره سفید هستیم، ما برگزیدگان خداییم، ما راه روشن باشیم.

ما راه راست به سوی خدای عزوجل هستیم، ما آن نعمت‌ها هستیم که خدا به آفریدگانش ارزانی داشته، ما کان نبوتیم، محل رفت و آمد فرشتگانیم، جایگاه رسالتیم، دین ماییم، خبر بزرگ ماییم، چراغی که کسب نور کنند ماییم، ما راهی باشیم برای کسی که به ما اقتدا کند ما رهنمایان به سوی بهشت باشیم، ما عزت اسلامیم.

ما یل‌ها و جسرها ییم هر کسی که از طرف ما بگذرد، عقب نمی ماند و هر کس سربچی کند نابود شود، بلند مرتبه‌های بزرگیم، آنانیم که خدا رحمتش را به واسطه ما فرو می فرستد و باران می بارد، آنانیم که خدا به واسطه ما عذابش را برمی دارد، پس کسی که ما را بشناسد و بینای ما باشد و حق ما را بشناسد فرمان ما را اطاعت کند او از ماست و برگشتنش به سوی ما خواهد بود.

قسمت دوم: فرایندشناسی ایمان

فرایند ایمان در ساختار انسان

^١ [ارشاد القلوب إلى الصواب، ج ٢، ص ٤١٨.]

حقیقت ایمان

ایمان در ساختار انسان در دو بعد فرد و جامعه به دو شکل متفاوت بروز می‌یابد و در یکی به امنیت در فرد و در دیگری به امنیت در اجتماعی منجر می‌شود.

ابعاد این امنیت می‌تواند بسیار گسترده‌تر از توان فکری و درک او باشد زیرا عطایی الهی است که قابل احصا و محاسبه نیست.

ایمان که از کلمه امن گرفته شده و کلماتی مانند امانت و امان در مشتقات آن آمده، بیانگر فضای امن و اعتمادی است که بر فرد چیره شده و در او احساس اطمینان به چیزی یا کسی و یا ساختاری را ایجاد می‌کند. فرد در پناه این اطمینان امکان می‌یابد تا سایر فعالیت‌هایش را نیز انجام دهد. لذا انجام درست هر وظیفه و کاری منوط به داشتن نوعی اطمینان است.

احساس اطمینان می‌تواند صادق و یا کاذب باشد. اگر فرد در جایی که پرخطر است اطمینانی کاذب داشته باشد به طور طبیعی قدرت مقابله و مقاومت را نخواهد داشت و به طور جدی آسیب می‌بیند و اگر در جایی که لازم است با اطمینان حرکت کند، اطمینان نداشته باشد اضطراب‌های بیهوده مانع رسیدن او به مقصد می‌شوند.

بدین ترتیب هر اطمینانی را نمی‌توان مثبت دانست بلکه جهت اطمینان و شخص و ساختاری که به آن اطمینان می‌شود بسیار مهم و تعیین کننده است.

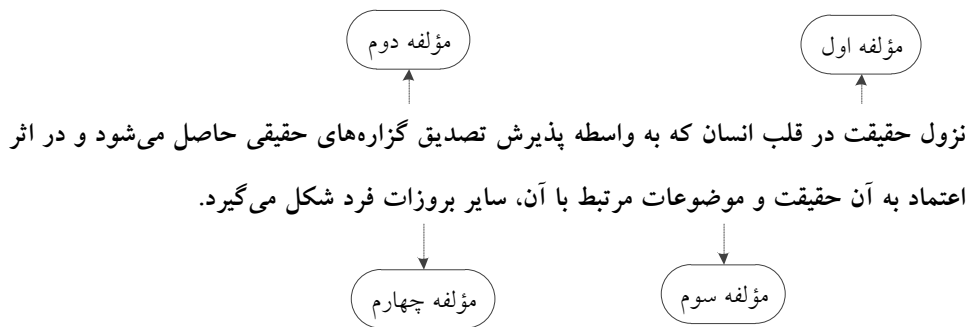
به همین دلیل اگر متعلق ایمان قدرت و علم بی‌نهایت باشد می‌تواند اعتماد حقیقی و امنیت واقعی را جلب کند و گرنه ایمان به افرادی که نمی‌توانند از عهده کارهای خود نیز برآیند نمی‌تواند امنیت‌بخش باشد و اگر صورت گیرد قطعاً دیر یا زود فرد متوجه آن می‌شود. اگر چه ممکن است این اتفاق دیر بیفتد و آسیب‌ها کار فرد را تمام کرده باشند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ^۱

پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می‌گردانیدیم کافریم.» و [لی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداد. سنت خداست که از [دیرباز] درباره بندگان چنین جاری شده، و آنجاست که ناباوران زیان کرده‌اند.

با توجه به مطالب فوق و نیز آنچه در کتاب معناشناسی ایمان آمد، حقیقت ایمان که خداوند به بندگان در اثر مجاهدت‌های فراوان اعطا می‌کند عبارتست از:

^۱ سوره مبارکه غافر، آیات ۸۴-۸۵



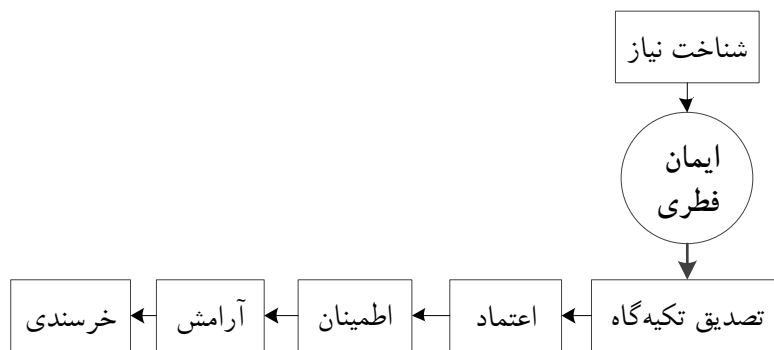
ایمان فطری

ایمان در ابتدای زندگی به صورت ایمان فطری آشکار می‌شود و به واسطه آن طفل زندگی خود را می‌تواند استمرار بخشد. ایمان فطری در طفل باعث اعتماد او به مادر و پدر می‌شود و به طور غریزی ایشان را به عنوان تنها تکیه‌گاه انتخاب می‌کند.

ایمان فطری همان حقیقتی است که طفل را از تلاطم و نگرانی نجات می‌دهد و در او آرامش خیال ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که بدون تکیه بر مادر و پدر امکان زندگی را برای خود ناممکن می‌پندارد.

در این ایمان مؤلفه‌های زیر مهم می‌باشد:

۱. شناخت نیاز
۲. تصدیق ضرورت تکیه به مادر و پدر در رفع حوائج
۳. اعتماد به پدر و مادر
۴. اطمینان و آرامش در کنار مادر و پدر
۵. رضایت و خرسندی در هنگام درک حضور والدین و ناخرسندی در هنگام ترک و فقدان ایشان



نمودار یک. مؤلفه‌های ایمان فطری

جدا کردن طفل از مادر و پدر امکان‌پذیر است به شرط اینکه بتوان مادر و پدری مشابه را جایگزین آنها کرد. این جایگزین کردن گاهی بر اساس امری اضطراری اتفاق می‌افتد و گاهی بر اساس بروز حادثه‌ای نامیمون و شوم رخ می‌دهد. ولی در هر حالت، فرد بدون پدر و مادر و یا شبه آن نمی‌تواند زندگی را ادامه دهد.

مؤلفه‌های ایمان حقیقی

اگر ایمان فطری که با تولد فرد به او اعطا شده به تدریج به ایمانی حقیقی تبدیل نشود، با اشتباه گرفتن در مصادیق به انحراف گراییده می‌شود در این صورت فرد در امور زندگی‌اش به کسانی اعتماد و تکیه می‌کند که به هیچ‌وجه لایق اتکا و اعتماد نیستند.

بنابراین فرد با ایمان فطری‌اش در طی مقاطع مختلف زندگی، لازم است مصادیق حقیقی تکیه کردن را شناخته و از هر گونه تکیه به مصادیق غیرحقیقی احتراز کند.

لذا در این مسیر با حاصل شدن بلوغ عقلی به جای تکیه بر والدین جسمانی لازم است به پدری معنوی و رسولی الهی تکیه کند و زندگی خود را رنگ و بویی شرعی دهد. این ایمان همان ایمانی است که خداوند در قرآن از آن سخن می‌گوید و می‌توان آن را به نام ایمان حقیقی شناخت. این ایمان، ایمانی است که صرفاً با پذیرش ولایت ولی الهی بر قلب فرد نازل می‌شود و فضای درونی فرد را از عطر اطمینان و اعتماد و توکل به خدا پر می‌سازد. در این صورت خداوند به افرادی که به چنین ایمانی دست یافته‌اند لقب «مؤمنین» می‌دهد. ایمان حقیقی که بر مبنای پذیرش ولایت الهی شکل می‌گیرد دارای مؤلفه‌های زیر است:

۱. معرفت به نیازهای حقیقی
۲. معرفت به پروردگار به عنوان غنی مطلق و نیز معرفت نسبت به رسول الهی به عنوان واسطه خداوند و سایر افراد
۳. تکیه کردن در امور به پروردگار و قبول و پذیرش حکم خداوند که از ناحیه رسولان الهی انتقال می‌یابد.
۴. اعتماد به خدا و رسول او و تبعیت از حکم الهی و تسلیم در برابر دین الهی
۵. اطمینان و تفویض نسبت به تقدیرات الهی
۶. آرامش و رضایت پس از تبعیت از دستورات رسول

روایت زیر به بروز ایمان اشاره کرده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانُ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ.^۱

ایمان از بر چهار رکن استوار است ۱- راضی بودن بقضاء خدا ۲- توکل بر خدا ۳- واگذار کردن امر بخدا ۴- تسلیم امر خدا بودن.

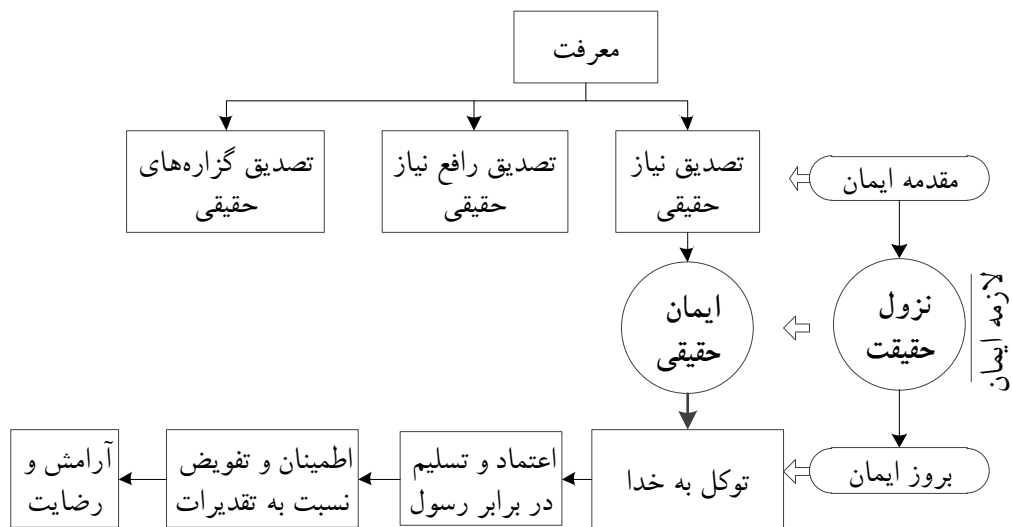
ثمره عملی چنین بروزی را می‌توان در دعای زیر مشاهده کرد:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص يَقُولُ اللَّهُمَّ مِنْ عَلِيٍّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَ التَّفْوِيضِ إِلَيْكَ وَ الرِّضَا بِقَدْرِكَ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخْرَتْ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.^۲

از علی بن الحسین (ع) مده که امیر المؤمنین (ع) می‌گفتند: «بار خدایا! بر من منت نه به توکل بر خودت و واگذار کردن کار به خودت و خشنودی به مقدرت و تسلیم شدن به فرمانت تا دوست نداشته باشم تعجیل شود در آنچه تو پس اندازی و تأخیر شود در آنچه تو بشتابی، یا رب العالمین».

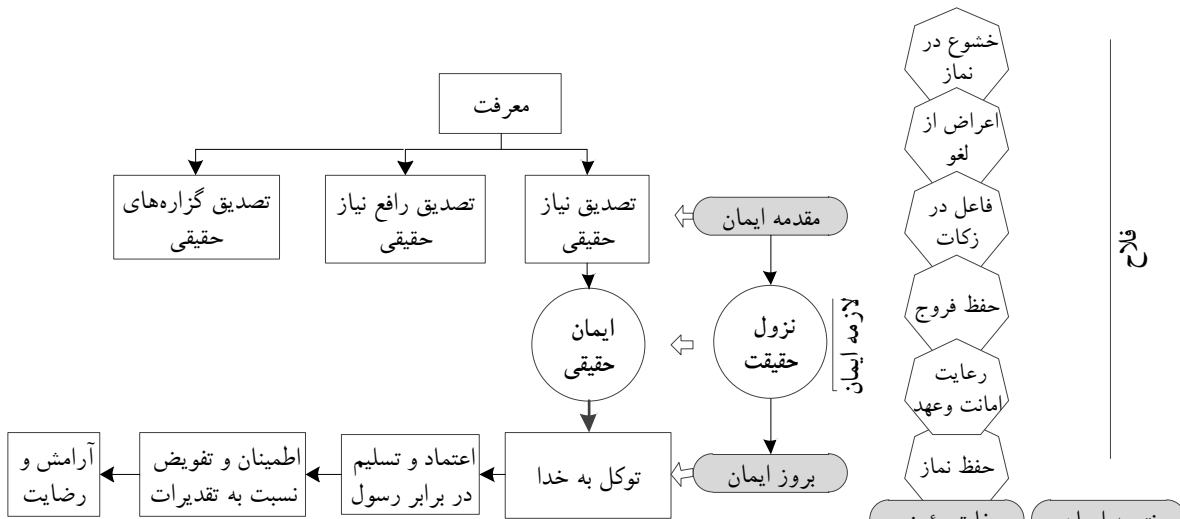
^۱ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۶

^۲ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۸۱



نمودار دو. مؤلفه‌های ایمان حقیقی

در قرآن کریم و نیز روایات در توصیف مؤمنین حقیقی صفات متعددی ذکر شده که هر یک نیز به جنبه‌ای از زندگی ایشان دلالت دارد. به عنوان مثال در سوره مبارکه مؤمنون وصف این افراد به صورت زیر بیان شده است:



نمودار سه. اوصاف مؤمنین حقیقی

کسانی که به هر دلیلی در تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی بی‌توفیق می‌مانند به تدریج ایمان فطری خود را نیز از دست داده و به «لایکونوا مؤمنین» توصیف می‌شوند.

خداوند در کتاب خود اعلام می‌دارد که ایمان حقیقی به اکراه به کسی داده نمی‌شود. لذا در شکل‌گیری و یا شکوفایی آن مؤلفه اختیار که با تفکر و تعقل همراه است دخیل خواهد بود. به قطع بدون تفکر و تعقل ایمان حقیقی در کسی شکل نمی‌گیرد.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * إِنَّ نَسْأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ^۱

شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند، جان خود را تباه سازی. اگر بخواهیم، معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم، تا در برابر آن، گردنهایشان خاضع گردد.

^۱ سوره مبارکه شعراء، آیات ۳-۴

دوری از تفکر و تعقل باعث می‌شود تا انسان نتواند نیازهای حقیقی و رافع نیاز حقیقی و گزاره‌های حقیقی را تصدیق کند و به همین دلیل توان تدارک کردن ایمان را از دست خواهد داد.

بَلِ ادَّارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ^۱

[نه،] بلکه علم آنان در باره آخرت نارساست [نه،] بلکه ایشان در باره آن تردید دارند [نه،] بلکه آنان در مورد آن کوردلند.

«کلمه ادّارک در اصل تدارک بوده، و تدارک به معنای این است که اجزای چیزی یکی پس از دیگری (مانند حلقه زنجیر) بیاید تا تمام شود و چیزی از آن باقی نماند و در اینجا معنای تدارک علمشان در آخرت این است که ایشان علم خود را تا آخرین جزئیات در باره غیر آخرت مصرف کردند، تا به کلی تمام شد، و دیگر چیزی از آن نماند، تا با آن امر آخرت را دریابند»^۲

فعال شدن تفکر موجب می‌شود تا علم در درون فرد جریان یابد، به ویژه تفکری که بتواند تصدیق را در درون او فعال سازد.

به عنوان نمونه می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ^۳

مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه قدر در آن از هر گونه جفتهای زیبا رویانیده‌ایم؟ قطعاً در این [هنرنامی] عبرتی است و [لی] بیشترشان ایمان آورنده نیستند. و در حقیقت، پروردگار تو همان شکست‌ناپذیر مهربان است.

در آیات فوق لازم است فرد با مشاهده رویش زمین و زوج کریم، رافع نیاز حقیقی که همه مقدرات هستی به دست اوست و عزیز رحیم است را در درون وجدان کند و او را یافته و وجود او را تصدیق کند تا بتواند در برابر او خاضع شود و تسلیم اوامر او گردد.

در سوره مبارکه شعرا پس از بیان داستان‌های انبیا آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً...» تکرار می‌شود، گویی لازم است در هر داستانی و از هر واقعه‌ای عزت رحیمانه خدا فهم شود و فرد آن را تصدیق کند.

آنچه انسان را لایق نزول حقیقت می‌کند پاک بودن درون از رذائل است. این رذایل را در سوره مبارکه شعراء با عنوان «مجرمین» و «افاک اثیم» بیان می‌کند.

در آیه زیر نشان می‌دهد مجرم از تصدیق آیات نورانی قرآن بی‌بهره است. در واقع به دلیل جرم‌هایی که مرتکب شده و آنها را استمرار بخشیده است، با اینکه آیات در درون او رسوخ پیدا می‌کند ولی از تصدیق آن عاجز است و جز نفرت چیزی عائد او نمی‌شود.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ * لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ^۴

^۱ سوره مبارکه نمل، آیه ۶۶

^۲ ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۵۵۳

^۳ سوره مبارکه شعراء، آیات ۷-۹

^۴ سوره مبارکه شعراء، آیات ۲۰۰-۲۰۱

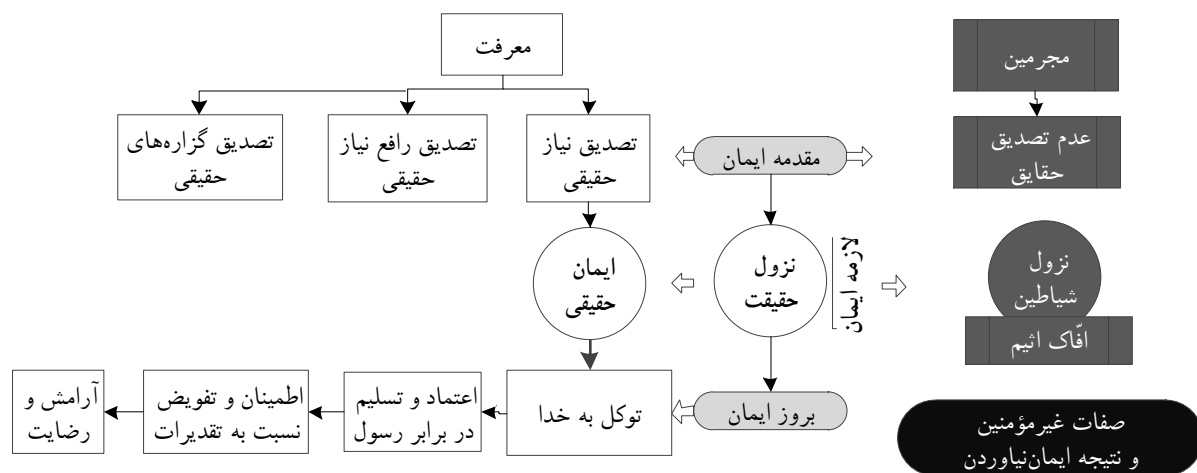
این گونه در دل‌های گناهکاران، [انکار را] راه می‌دهیم: که به آن نگروند تا عذاب پردرد را ببینند.

«معنای آیه این است که ما قرآن را با این حال، یعنی با این وضع که مورد نفرت و اعراض مشرکین باشد و به او ایمان نیاورند، داخل در قلوب این مشرکین نموده، از آن عبور می‌دهیم، تا کیفر جرم آنان باشد و با هر مجرم دیگری این معامله را می‌کنیم.»^۱

در آیات دیگری از این سوره اینگونه آمده است:

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ^۲

آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغزن گناهکاری فرود می‌آیند، که [دزدانه] گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغگویند.



نمودار چهار اوصاف غیر مؤمنین

در سوره مبارکه یونس چند صفت قابل تأمل از غیر مؤمنین نقل می‌کند که بیشتر به بروز بی‌ایمانی و فقدان آن اشاره دارد. و می‌تواند به موانعی که بر سر تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی است پرده‌برداری کند. در این آیات فرد در تصدیقات خود جایی برای آخرت و امید به لقاء رب نگذاشته است و به همین دلیل به حیات دنیا دلخوش می‌کند و به آن اطمینان می‌یابد. در این مصداقیابی اشتباه به طور طبیعی از آیات الهی که می‌تواند در او نور ایمان و حقیقت را نازل کند غافل و بی‌خبر می‌ماند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَٰئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۳

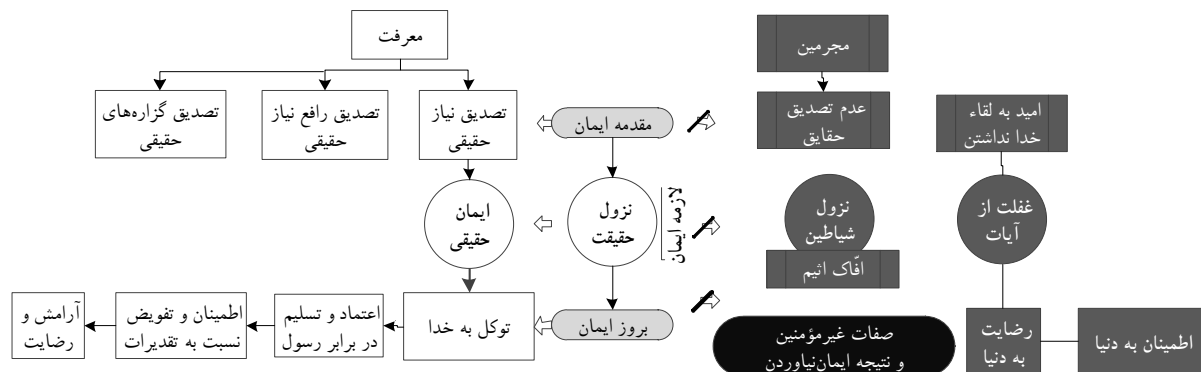
کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند، آنان به [کیفر] آنچه به دست می‌آورند، جایگاهشان آتش است. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته

^۱ ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۴۵۷

^۲ سوره مبارکه شعراء، آیا ۲۲۱-۲۲۳

^۳ سوره مبارکه یونس، آیات ۷-۱۰

کرده‌اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند به باغهای [پُر ناز و] نعمت، که از زیر [پای] آنان نهرها روان خواهد بود [در خواهند آمد]. نیایش آنان در آنجا سبحانک اللهم [خدایا! تو پاک و منزهی] و درودشان در آنجا سلام است، و پایان نیایش آنان این است که: الحمد لله رب العالمین [ستایش ویژه پروردگار جهانیان است].



نمودار پنج. موانع تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی

مراحل تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی

با توجه به آنچه گفته شد انسان برای تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی چاره‌ای جز تفکر ندارد و تفکر جز با توجه به آیات فعال نمی‌شود.

به واسطه تفکر قدرت تصدیق درونی انسان فعال شده زمینه نزول حقیقتی که در پناه آن حقیقت توکل، اعتماد، اطمینان و رضایت به پروردگار محقق می‌شود.

یکی از آثار تفکر در آیات، توجه به زنده شدن دوباره است که به آخرت‌گرایی و فعال شدن امید دیدار پروردگار می‌انجامد.

امید نداشتن لقاء عامل خاموش شدن نور ایمان در قلب است.

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ^۱

و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می‌طلبند، در رساندن بلا به آنها شتاب می‌نمود، قطعاً اجلشان فرا می‌رسید. پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند، در طغیانشان رها می‌کنیم تا سرگردان بمانند.

افرادی که به لقاء آخرت امیدی ندارند در زندگی از حد تعادل خارج می‌شوند و ضرورتی برای نگه داشتن حدود الهی نمی‌توانند قائل شوند. این افراد فقط گاهی که دچار اضطراب می‌شوند به فکر خدا افتاده و به درگاه او تضرع می‌کنند و هر گاه که از این وضعیت رها شدند به زندگی معمولی خود باز می‌گردند. زیرا تصدیقی که لازمه ایمان است درون آنها فعال نشده است. تصدیق لازمه ایمان تصدیقی است که افراد را بدون اکراه و الزام و با معرفتی آگاهانه به خداوند و لقاء او در هر لحظه آگاه کند و در هیچ حالتی خود را از محضر خدا غایب نمی‌پندارد.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۲

^۱ سوره مبارکه یونس، آیه ۱۱

^۲ سوره مبارکه یونس، آیه ۱۲

و چون انسان را آسبی رسد، ما را- به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده- می‌خواند، و چون گرفتاری‌اش را برطرف کنیم چنان می‌رود که گویی ما را برای گرفتاری که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.

افرادی که در غفلت از آیات‌اند و به حضور خود در پیشگاه الهی در هر لحظه توجه ندارند نظام آیات و حیانی برایشان بی‌معناست و نسبت به آیات تکوینی نیز انعکاسی ندارند و از مشاهده این آیات به علم و توجهی دست نمی‌یابند. به همین دلیل با آمدن هر وحی و هر آیه‌ای به بهانه آیه و وحی دیگری از دستورات الهی سرپیچی کرده امکان اعتماد و اطمینان به خدا را از خود سلب می‌کنند.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بُرْهَانٌ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِنْنِي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ^۱

و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند می‌گویند: «قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن.» بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگرم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.»

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که با تفکر در آیات طبیعی لازم است افراد تصدیق کنند و به وسیله این تصدیق خود را در معرض فیض و نور ایمان و تکیه بر خدا قرار دهند، بی‌اعتباری دنیا و سست بودن بنیان‌های آن و اصل بودن اراده الهی و حقیقت وجود در هر رخدادی در هستی و زندگی انسان است. این توجه موجب می‌شود تا فرد از درون در هیچ لحظه‌ای نتواند به غیر خدا اعتماد نماید و هر اعتمادی به غیر خدا را سست و از بین رفتنی بداند.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ أَزْيَنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۲

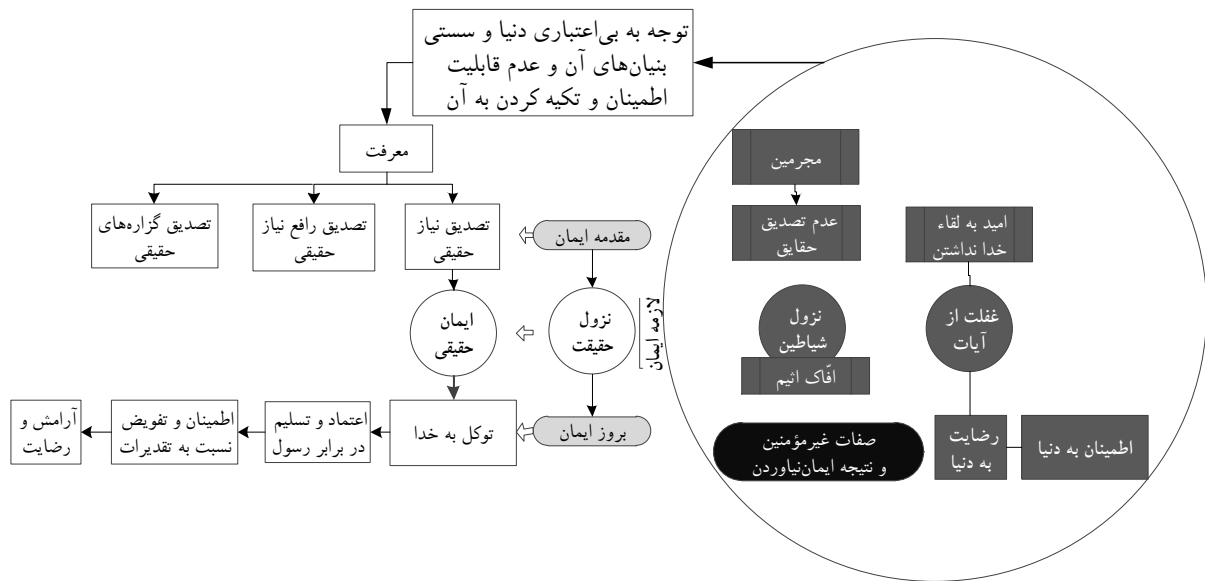
در حقیقت، مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین- از آنچه مردم و دامها می‌خورند- با آن در آمیخت، تا آن گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه‌ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم. و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می‌خواند، و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

بر اساس مطالب فوق برای تقویت ایمان و یا شکوفایی ایمان ابتدا لازم است با موانع نزول حقیقت و بروز غفلت مقابله‌ای جدی کرد. در این صورت لازم است با تقویت تفکر و توجه و تدبیر بی‌اعتبار بودن دنیا و سست بودن بنیان‌های آن برای تکیه کردن به آن به خوبی برای فرد مشخص و ملموس شود. به همین دلیل سیر در زمین و مشاهده عاقبت کسانی که به دنیا تکیه کردند و از بین رفتند از مهم‌ترین عوامل توجه به بی‌اعتباری دنیاست.

^۱ سوره مبارکه یونس، آیه ۱۵

^۲ سوره مبارکه یونس، آیات ۲۴-۲۵

همچنین عیادت بیماران، تشییع جنازه و هر موضوعی که فرد را نسبت به موقت بودن زندگی دنیا و بی اعتبار بودن دلبستگی‌های آن دعوت کند تصدیق‌های درونی نسبت به حق را تقویت می‌کند.



نمودار شش. گام نخست در تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی

گام دوم توجه به حقایق و مطالبی است که فرد را به قدرت یگانه هستی و تدبیر منحصر ربوبی دلالت می‌دهد. در این صورت ضرورت اطاعت از دستورات الهی و تبعیت از حق برای فرد مسلم می‌شود و با بهانه‌جویی‌های مختلف در انصراف از حق خود را از مسیر حق باز نمی‌دارد.

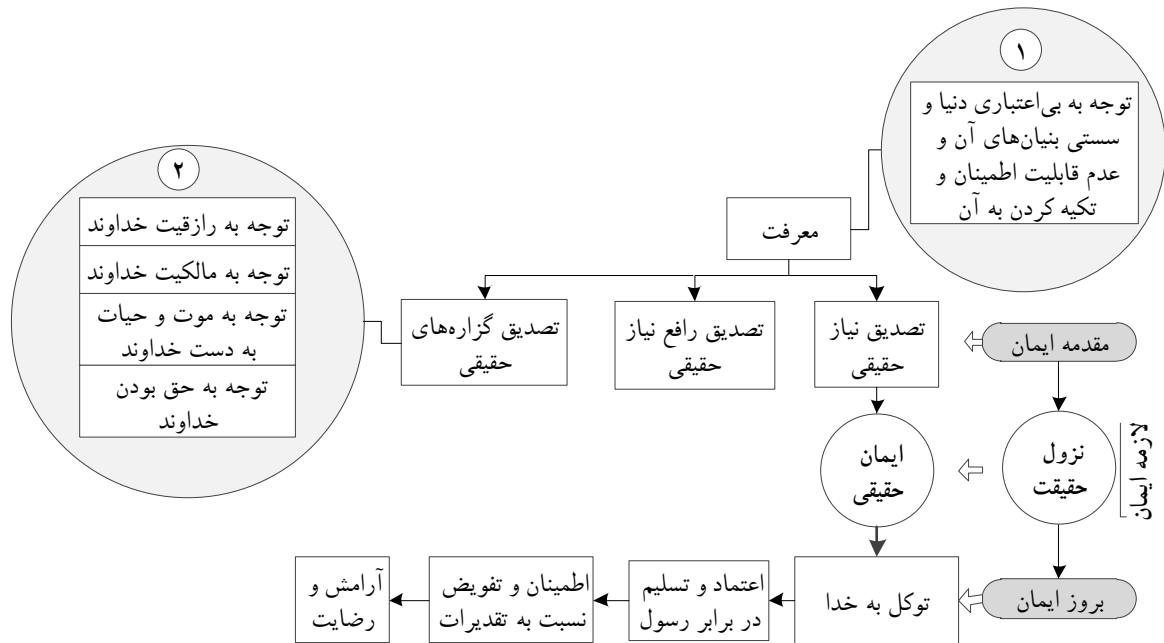
قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمَنْ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾

بگو: «کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوشها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟» خواهند گفت: «خدا» پس بگو: «آیا پروا نمی‌کنید؟» این است خدا، پروردگار حقیقی شما، و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه [از حق] بازگردانیده می‌شوید؟

با توجه به آیه فوق توجه به موارد زیر از جمله مهم‌ترین موارد تقویت‌کننده تصدیق‌های درونی است:

۱. توجه به رزاقیت خداوند
۲. توجه به مالکیت خداوند در همه چیز حتی در قوای شناختی انسان
۳. توجه به موضوع حیات و مرگ
۴. توجه به خروج از مرده و مرده از زنده که توسط پروردگار صورت می‌گیرد.
۵. توجه به حق بودن پروردگار

^۱ سوره مبارکه یونس، آیات ۳۱-۳۲



نمودار هفت. گام دوم در تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی

یکی از مطالب مهمی که خداوند در ادامه آیات فوق مطرح نموده این موضوع است که انسان با دقت و تأمل بر حقایق هستی از جمله حقایق یادشده فوق لازم است دست از معاصی و نافرمانی‌ها بردارد. اگر چنین نکند ایمان در قلب او نازل نمی‌شود.

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^۱

این گونه سخن پروردگارت بر کسانی که نافرمانی کردند به حقیقت پیوست، [چرا] که آنان ایمان نمی‌آورند.

«معنای آیه چنین است: این چنین، کلمه پروردگارت که همان قضای حتمی او علیه فاسقان است محقق و حتمی شد، و آن کلمه و آن قضاء این است که فاسقان ایمان نخواهند آورد، قضای الهی این چنین در خارج محقق شده و اینطور مصداق گرفته، و آن مصداق این است که فاسقان از حق خارج شدند و قهرا در ضلالت واقع گشتند. و خلاصه کلام حق تعالی این است که ما اگر چنین قضایی راندیم که فاسقان هدایت نشوند و ایمان نیاورند این قضاء را به ظلم و به گزاف و بیهودگی نراندیم، بلکه اگر راندیم بدین جهت بود که خود آنان از حق روی گردانند، و خود خویشان را در ضلالت افکندند، چون بین حق و ضلالت هیچ واسطه‌ای نیست - دقت بفرمائید. و در این آیه شریفه دلالت بر چند مطلب ضروری و چند حکم از احکام و قوانین روشن و مشهور در نظام عالم وجود دارد، مثل این حکم بدیهی که می‌گوئیم: بین حق و باطل واسطه و شق‌سومی وجود ندارد و یا می‌گوئیم: بین هدایت و ضلالت واسطه نیست و یا می‌گوئیم: این دوران بین حق و باطل و هدایت و ضلالت مستند به قضای الهی است، و از پیش خود در ملک خدای تعالی ثبوت نیافته، بلکه این خدا است که چنین کرده.»^۲

همچنین در آیه دیگری از این سوره آمده است:

^۱ سوره مبارکه یونس، آیه ۳۳

^۲ ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۷۷

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ^۱

و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند؟ و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد، و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند، پلیدی را قرار می دهد.

«ایمان به خدا- البته ایمان اختیاری- و راه یافتن به سوی او مانند سایر موجودات عالم و سایر امور در تحققش محتاج به سببی است خاص به خودش، و این سبب هر چه باشد مؤثر واقع نمی شود و سببیتش کار آمد نمی گردد و مسبب خود را که همان ایمان آدمی است پدید نمی آورد مگر به اذن خدای سبحان، لیکن خدای سبحان این اذن را در همه موارد نمی دهد، تنها در خصوص انسانی می دهد که پذیرای حق باشد. و اما انسانی که معاند حق است و در برابر حق لجاجت می کند خدای تعالی پلیدی و ضلالت را نصیب او می کند، (چون خود او با بدی اختیارش سبب پلیدی و ضلالت را که همان عناد و لجاجت است انتخاب کرده) پس امیدی در ایمان آوردن او و سعادت یافتنش نیست.

و اگر خدای تعالی در کارآمد شدن سبب ایمان در مورد انسانی اذن دهد غیر اینگونه انسانهای معاند و تکذیبگر است، پس اینکه فرمود: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ حکمی است عام و حقیقی، نه صرف اعتبار، حکمی است که دارای ایمان شدن نفوس را منوط و وابسته به اذن خدای تعالی کرده. و در اینکه فرمود: وَ يَجْعَلُ

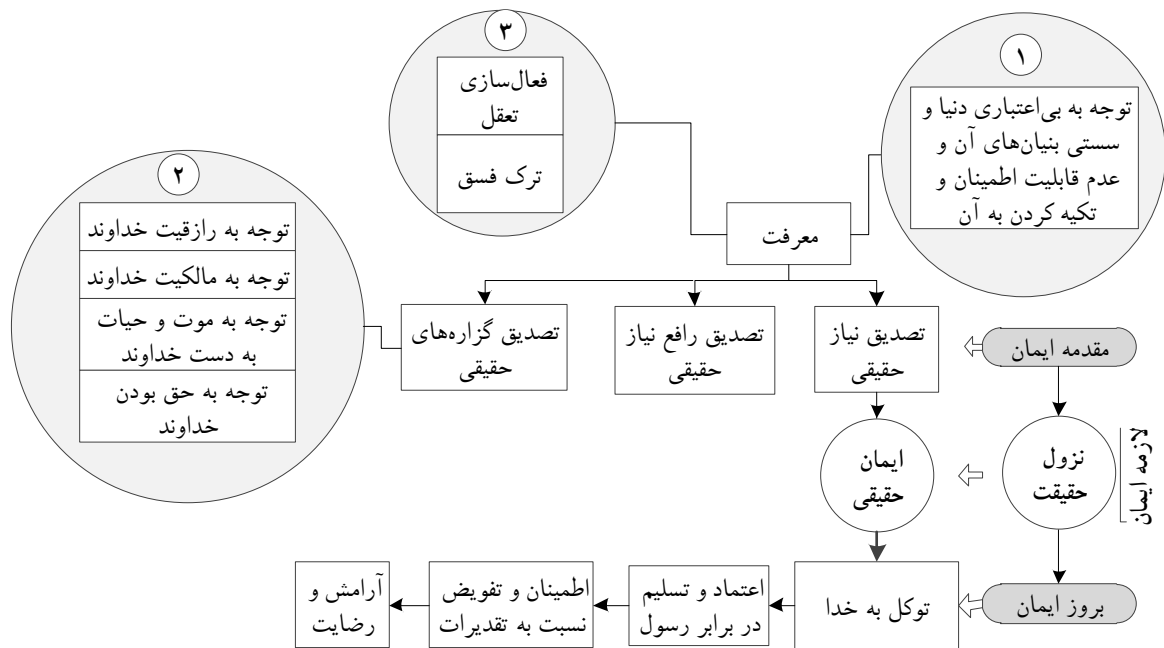
لِرِجْسٍ ... خواست تا استعداد دریافت اذن را از آنهايي که تعقل ندارند سلب کند و امکان رسیدن به اذن خدا را مختص غیر این طایفه بسازد. و منظور از رجس در خصوص این آیه چیزی در مقابل ایمان است، و معلوم است که مقابل ایمان شک و تردید است. پس در این آیه شک و تردید، رجس و پلیدی خوانده شده. به این معنا که شک مصداقی است که عنوان رجس بر آن صادق است، و این رجس در آیه زیر معرفی شده است: وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.^۲

و نیز در خصوص این آیه منظور از جمله الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ تکذیب کنندگان آیات خدا است، و از این جهت آنان را بی عقل خوانده که تکذیب کنندگان آیات خدا یکی از طوایفی هستند که کلمه عذاب علیه آنان محقق و حتمی شده و از کسانی هستند که خدا بر دلهایشان مهر زده در نتیجه دیگر تعقل نمی کنند،^۳

^۱ سوره مبارکه یونس، آیات ۹۹-۱۰۰

^۲ و کسی که خدا می خواهد گمراهش کند سینه اش (دلش) را برای پذیرفتن حق تنگ و متنفرد می کند گویی می خواهد به آسمان پرواز کند، آری خدا این چنین رجس را مسلط بر کسانی می کند که ایمان نمی آورند. سوره انعام، آیه ۱۲۵

^۳ ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۸۸



نمودار هشت. گام سوم در تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی

آیه دیگری از سوره مبارکه یونس که به صورت جدی و مشفقانه افراد را دعوت به ایمان می‌کند توجه به آیات در آسمان‌ها و زمین را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌فرماید:

قُلْ أَنْظِرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ^۱

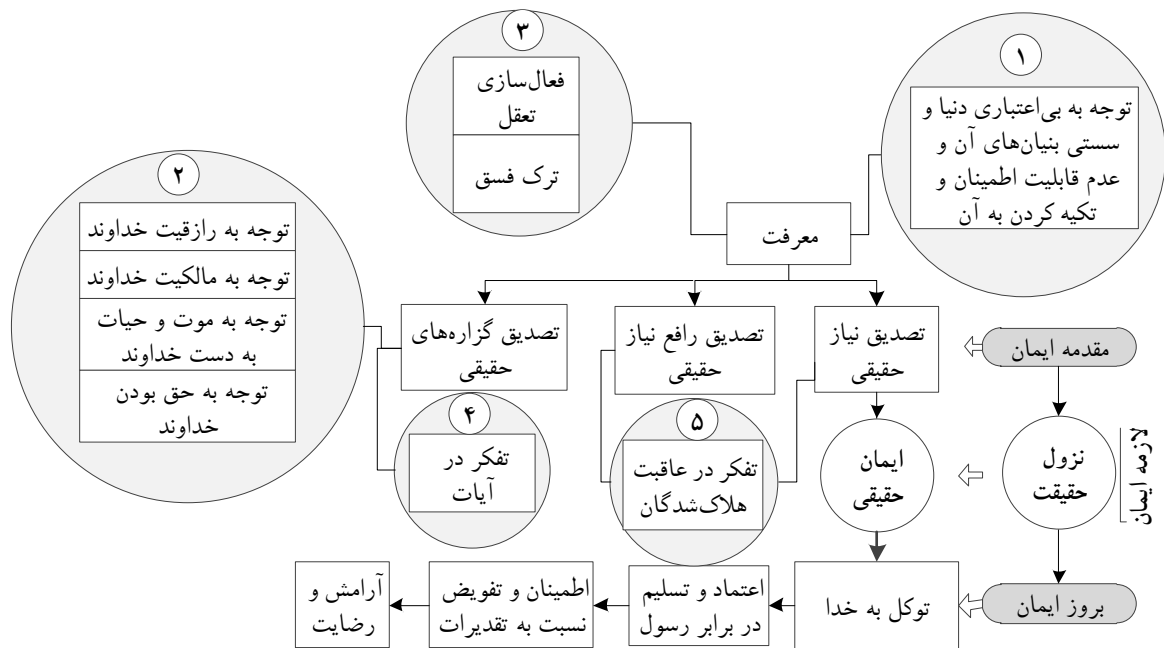
بگو: «بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟» و [لی] نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد. در صورتی که افراد موفق به تفکر در آسمان‌ها و زمین نگردند و این امر موجب غفلت آنها از آیات شود خداوند به اندازهای شدید توسط پیامبر دستور می‌دهد که افراد به عاقبت کسانی که قبل بوده‌اند و هلاک شده‌اند، توجه کنند شاید این اندازهای شدید نتیجه‌بخش گردد و افراد را به خود آورد.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ * ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ^۲

پس آیا جز مانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟ بگو: «انتظار برید که من [نیز] با شما از منتظرانم.» سپس فرستادگان خود و کسانی را که گرویدند می‌رهانیم، زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.

^۱ سوره مبارکه یونس، آیه ۱۰۱

^۲ سوره مبارکه یونس، آیه ۱۰۱



نمودار نه. گام چهارم و پنجم در تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی

در گام‌های بعدی برای شکوفایی ایمان توجه به علت اصلی یعنی توکل به خدا صورت می‌گیرد. چرایی این امر به موارد زیر بازمی‌گردد:

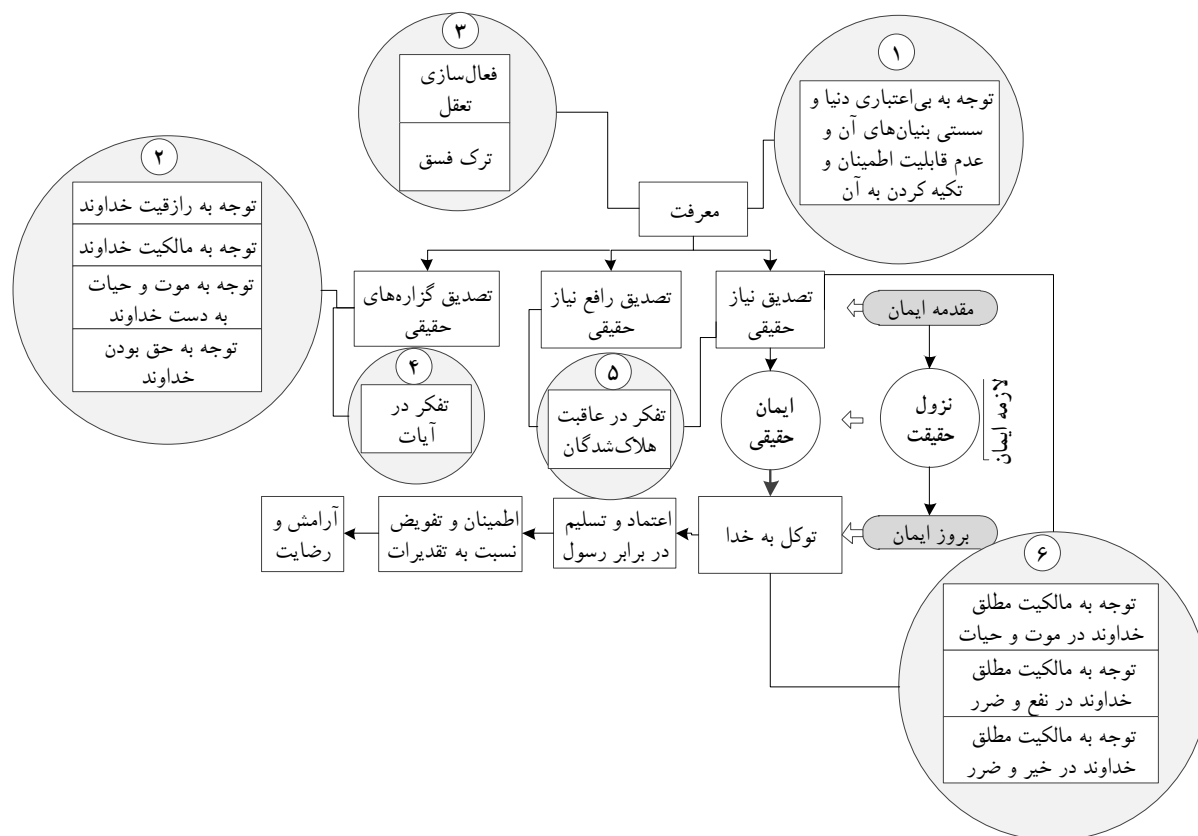
۱. مالکیت موت و حیات: هر مرگ و زندگی‌ای به دست خداوند است. درک این حقیقت عامل توکل در بسیاری از اموری است که انسان به واسطه ترس از دست دادن حیات خود و دیگران، به بی‌ایمانی گرایش پیدا می‌کند.
۲. مالکیت نفع و ضرر: هر نفع و ضرری به دست خداوند است. درک این حقیقت عامل توکل در اموری است که به واسطه ترس به دست نیاموردن نفع و یا دفع ضرر به بی‌ایمانی سوق می‌یابد.
۳. مالکیت خیر و ضرر: هر خیر و ضرری به انسان می‌رسد به دست خداوند و تحت ربوبیت اوست. درک این حقیقت عامل توکل در اموری است که به دلیل ترس از دست دادن خیری دست به اقدامات بی‌خردانه و فاسقانه می‌زند.

همه موارد فوق قدرت لایزال الهی در تدبیر ربوبی را مطرح می‌کند و به نوعی هر گونه ترسی که مانع از نزول حقیقت ایمان است را از فرد سلب می‌کند. مطالب فوق را می‌توان به نحو بسیار تأثیرگذار از آیات زیر به دست آورد:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِن الظَّالِمِينَ * وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِن عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۱

^۱ سوره مبارکه یونس، آیات ۱۰۴-۱۰۷

بگو: «ای مردم، اگر در دین من تردید دارید، پس [بدانید که من] کسانی را که به جای خدا می‌پرستید نمی‌پرستم، بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌ستاند، و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم.» و [به من دستور داده شده است] که به دین حنیف روی آور، و زنهار از مشرکان مباش. و به جای خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، مخوان که اگر چنین کنی، در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی. و اگر خدا به تو زیانی برساند، آن را برطرف‌کننده‌ای جز او نیست، و اگر برای تو خیری بخواهد، بخشش او را ردکننده‌ای نیست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند، و او آمرزنده مهربان است.



نمودار ده گام ششم در تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی

فرایند ایمان

با توجه به آنچه در گام‌های تبدیل ایمان فطری به ایمان حقیقی بیان شد برای شکوفایی ایمان لازم است فرایند زیر محقق شود:

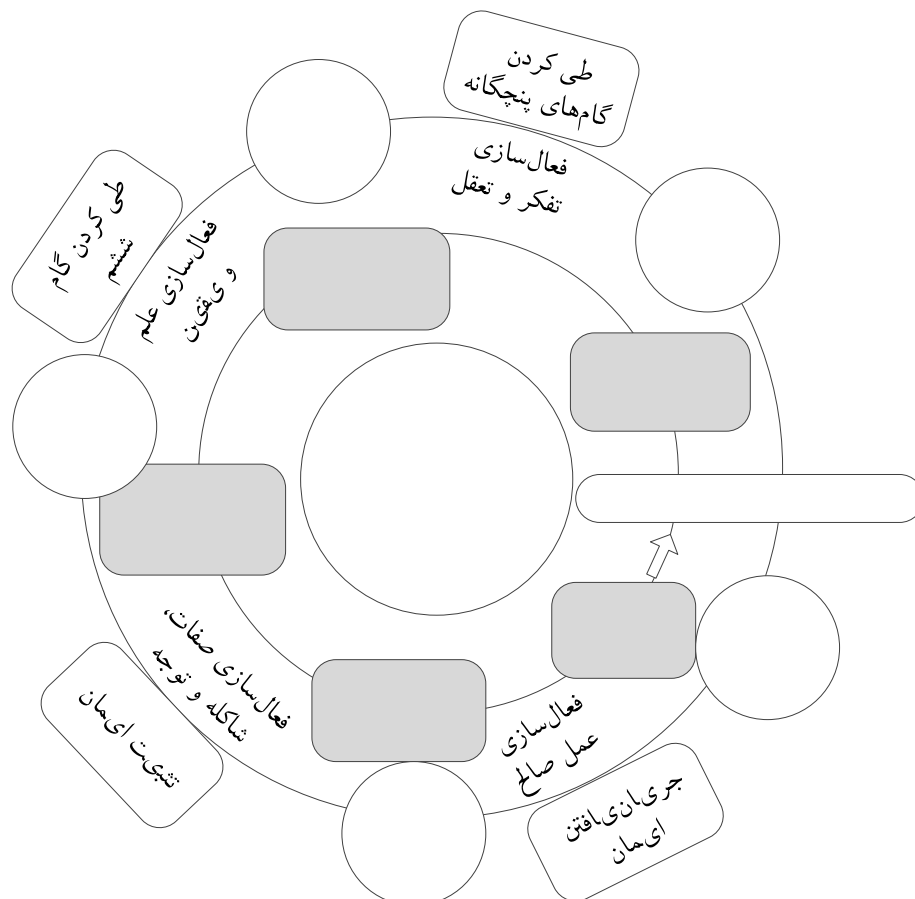
مرحله اول: فعال‌سازی معرفت، به عنوان مقدمه و فراهم کننده اقتضای نزول روح ایمان در فرد، در این مرحله گام‌های یک تا پنج (ذکر شده در فوق) مورد توجه است.

مرحله دوم: فعال‌سازی بستر لازم برای توکل و تکیه بر پروردگار، به عنوان بستر نزول روح ایمان، در این مرحله گام ششم مورد توجه است.

مرحله سوم: نزول روح ایمان و حقیقتی که سبب اتکال فرد به خداوند است. این مرحله پس از فراهم شدن اقتضای لازم با عنایات الهی نازل می‌شود.

مرحله چهارم: بروز صفات ایجاد شده از روح ایمان که سبب استمرار حضور روح ایمان در زندگی می‌شود. این مرحله پس از نزول روح ایمان محقق می‌گردد.

مرحله پنجم: آثار و نتایج روح ایمان که باعث تحقق برکات بی‌شماری در زندگی انسان می‌شود و به نزول مراتب دیگری از ایمان و رسیدن به درجات بالاتر ایمان منجر می‌شود. این مرحله زمینه‌سازی برای مراتب بالاتر ایمان می‌کند و در ضمن نیز منفعت‌های بی‌شماری دارد.



نمودار یازده. مراحل نزول روح ایمان و مراتب آن با توجه به ساختار وجودی انسان

بر اساس مراحل فوق می‌توان فرایند ایمان را در مراتب و درجات آن مطالعه کرد. مرتبه اول ایمان، مربوط به مرتبه‌ای است که فرد در حال فعال‌سازی معرفت است و هنوز معرفت به حدی نرسیده که روح ایمان برای همیشه و در هر لحظه زندگی فرد همراه با فرد باشد. مرتبه دوم فرد معرفتی می‌یابد که بر اساس آن می‌تواند بستر توکل خود را نیز فعال کند و با مدد آن فیض بیشتری از روح ایمان دریافت کند. مرتبه سوم فرد معرفت و بستر توکلی می‌یابد که نزول روح ایمان را در لحظات زندگی خود را درک می‌کند اما هنوز آسیب‌ها می‌تواند این ایمان را خدشه‌دار کند. مرتبه چهارم فرد بر اساس معرفت، بستر توکل و دوام دریافت روح ایمان دارای صفات بروز ایمان شده، در این صورت ایمانی مستقر پیدا می‌کند.

مرتبۀ پنجم فرد بر اساس استقرار ایمانی که یافته و صفات ایمانی که دارد قدرت جریان‌سازی ایمان را از جوانب مختلف و ابعاد گوناگون می‌یابد.

با توجه به مراتب فرد، ایمان دارای درجات خواهد بود. میزان درجه ایمان به استقرار و عدم استقرار آن وابسته است. ایمانی که مستقر است می‌تواند فرد را دارای صفاتی عالی و شایسته توحیدی نماید.

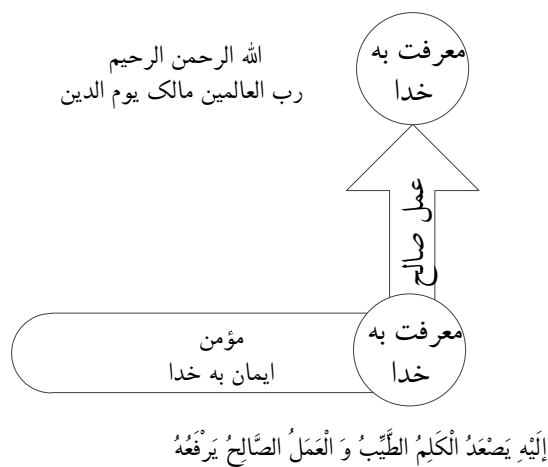
یقین غایت ایمان

ایمان به خدا

- ایمان به خدا حقیقتی است که بر قلب بنده نازل می‌شود و در او نسبت به فعل خداوند در هستی و زندگی حالتی از خرسندی، آرامش و اطمینان را ایجاد می‌کند.
- ایمان به خدا نوری است که بر قلب بنده نازل می‌شود و در او بصیرت و بینایی نسبت به فعل خداوند در هستی و زندگی ایجاد می‌کند و در او حالتی از بیان و تمایز نسبت به حقایق به وجود می‌آورد. به واسطه این بیان و تمایز حقایق هستی است که توان بنده قدرت توکل و اعتماد به خداوند را می‌یابد.
- ایمان به خدا برای بنده اساس همه ایمان‌های دیگری است که خداوند به آن دستور داده است. ایمان به غیب، ایمان به ملائکه، ایمان به کتاب‌های آسمانی، ایمان به انبیاء، ایمان به رهبران دینی، ایمان به دین خدا از جمله آن است.
- ایمان به هر یک از موارد ذکر شده به معنای بهره‌مندی تام و کامل از هر یک مطابق آن چیزی است که خداوند برای آن قرار داده است. بنابراین ایمان به دین به معنای اینست که تنها دینی که خداوند برای بشر قرار داده است راه نجات و سعادت است و اطمینان به اینکه غیر آن نمی‌تواند انسان و جامعه را سعادت‌مند کند.
- بر اساس مطالب فوق همه آنچه در قرآن آمده است و نیز همه مسائل زندگی، موضوعی برای ایمان است.
- اساس و بنیان ایمان معرفت و شناخت است که به وسیله اطمینان و اعتماد بروز یافته و در عمل صالح و خالص نمودار می‌شود.
- چرخه ایمان از معرفت و علم آغاز شده و به عمل سوق می‌یابد. سپس هر عملی معرفتی دوباره را برای فرد به جا می‌گذارد.

خروجی ایمان به خدا

ایمان به خدا از سویی به عمل خالص و صالح منجر می‌شود و از سویی مؤمن را به معرفتی بیشتر نسبت به مهر، رحمت و ربوبیت خداوند دلالت می‌دهد.



نمودار یک. خروجی ایمان به خدا

در اثر استمرار در ایمان به خدا که همراه با اعتماد و اطمینان به او و مشاهده ثمرات و آثار عجیب آن است بنده به معرفتی نسبت به خدا دست پیدا می‌کند که هیچ جای شک و تردید در او راه ندارد. در چنین وضعیتی برای بنده رخدادهای ویژه‌ای به وقوع می‌پیوندد که برخی از این رخدادهای عبارتند از:

- بنده در اثر استمرار ایمان خود مشتاق هر امر و نهی‌ای از جانب خدا می‌شود. در این صورت به جای فرار از احکام الهی، این احکام را در آغوش می‌کشد و به هیچوجه بهانه‌هایی مانند وجود ضررهای ظاهری و دنیوی یا نقص‌های مالی و جانی مانعی برای تردید در احکام یا کم شدن اشتیاق او نمی‌گردد.
- بنده به وعده‌های الهی اعتماد بیشتری پیدا می‌کند زیرا به بسیاری از این وعده‌ها دست یافته است. به این حالت دستیابی به وعده که نشانه‌ای از صحت انتخاب‌ها و مسیر زندگی است بشارت گفته می‌شود.
- نسبت به دنیا و مظاهر آن به شدت بی‌اعتماد شده است زیرا به تجربه زوال، فنا و سستی آن را دیده است.
- نسبت به مرگ و پایان حیات دنیا و رسیدن به حیات جاودان به معرفتی محکم دست یافته است. زیرا هر نفس خود را قدمی به سمت مرگ می‌دانسته و می‌داند.

به علمی که در آن شک و تردید وارد نشود و متزلزل نگردد و در اثر عمل خالصانه مستحکم شده باشد یقین گفته می‌شود.

قال علی علیه السلام عَلَيكَ بَلُزُومِ الْيَقِينِ وَ تَجَنُّبِ الشَّكِّ فَلَيْسَ لِلْمَرْءِ شَيْءٌ أَهْلَكَ لِدِينِهِ مِنْ غَلْبَةِ الشَّكِّ عَلَى يَقِينِهِ.^۱
بر تو باد به همراه بودن با یقین و دوری از شک. زیرا چیزی برای دین فرد هلاکت‌بارتر از غلبه شک بر یقین نیست.

یقین، غایت ایمان

در قرآن یقین به خداوند به عنوان غایت عبودیت بیان شده است. زیرا خداوند از بنده‌ای خرسند است که شاکر باشد و شکر نعمت معرفت و ایمان، علم به صفات و اسماء خدا به گونه‌ای است که هیچ جای خالی دیگری برای آن تصور نشود و در اثر حوادث و ابتلائات از کارکرد خود نیفتد و به ضعف گراییده نشود.

وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ^۲

و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد.

به همین دلیل تنها کسانی می‌توانند هادی انسان باشند که به درجه یقین دست یافته باشند.

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوْفُونَ^۳

و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند.

^۱ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲

^۲ سوره مبارکه حجر، آیه ۹۹

^۳ سوره مبارکه سجده، آیه ۲۴

به همین دلیل است که اهل بیت علیهم السلام غایت ایمان را یقین دانسته‌اند زیرا نتیجه ایمان، رسیدن به علم قطعی درباره موضوعات ایمان است. و این موضوعات، همان موضوعاتی است که جهت زندگی و روح آن را تشکیل می‌دهد.

قال علی علیه السلام غَايَةُ الْإِيمَانِ الْإِيقَانُ.^۱

غایت ایمان رسیدن به یقین است.

با توجه به اینکه یقین علم قطعی است و در اثر نزول مکرر ایمان به وجود می‌آید می‌تواند به عنوان نشانه تثبیت ایمان مورد توجه قرار گیرد.

قال علی علیه السلام الْيَقِينُ عُنْوَانُ الْإِيمَانِ.^۲

یقین اصل و رأس ایمان است.

پس از تثبیت ایمان به جای معرفت، یقین مقدمه نزول ایمان‌های بعدی خواهد بود لذا در مراحل که از ایمان‌های بالاتر سخن می‌رود یقین به عنوان ستون ایمان محسوب می‌شود.

قال علی علیه السلام الْيَقِينُ عِمَادُ الْإِيمَانِ.^۳

یقین ستون ایمان است.

با توجه به تأثیر ایمان بر یقین، هر قدر یقین در فرد مستحکم‌تر شود ایمانی مستحکم‌تر خواهد داشت.

قال علی علیه السلام قَوُّوا إِيمَانَكُمْ بِالْيَقِينِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الدِّينِ.^۴

ایمان خود را با یقین تقویت کنید زیرا برترین دین است.

بر اساس مطلب فوق ارزش یقین در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بیش از ایمان در نظر گرفته شده است.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ الْبَقِيَّةُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ وَ مَا قَسِمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ.^۵

ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است، و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان و یقین یک درجه بالاتر از تقوا است، و میان مردم چیزی کمتر از یقین پخش نشده است.

کسی که به هر موضوعی از موضوعات ایمان یقین پیدا کند به طور خودجوش و نهادینه شده مراقبتی درونی نسبت به آن پیدا می‌کند. این مراقبت به طور طبیعی به سمت عمل کشیده می‌شود.

قال علی علیه السلام مَنْ أَيْقَنَ بِالْجَزَاءِ أَحْسَنَ.^۶

کسی که به جزا یقین دارد کار نیکو انجام می‌دهد.

^۱ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲

^۲ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲

^۳ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲

^۴ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲

^۵ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۵۱

^۶ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۶

بنابر آنچه در روایات ذکر شده است یقین در انسان جانشین ایمان می‌گردد غایت ایمان و غایت یقین رسیدن به اخلاص در عمل است.

قال علی علیه السلام غَايَةُ الْيَقِينِ الْإِخْلَاصُ.^۱

غایت یقین اخلاص است.

تقویت ایمان از طریق تقویت یقین

در بسیاری از تعالیم دینی برای رسیدن به غایت راه و مسیری، به طور مستقیم به تقویت همان غایت می‌پردازند. این شیوه در رابطه با یقین نیز صورت گرفته است. به عبارت دیگر با وجودی که یقین نتیجه ایمان است و در اثر استمرار ایمان حاصل می‌شود، شیوه‌های خاصی برای تقویت آن توصیه شده است.

بر این اساس در آیات و روایات سعی شده است افراد نسبت به موضوعاتی به یقین برسند. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ضرورت توجه همه جانبه به آخرت

قال علی علیه السلام مَنْ أَيَّقَنَ بِالْآخِرَةِ لَمْ يَحْرِصْ عَلَى الدُّنْيَا.^۲

کسی که به آخرت یقین دارد بر دنیا حریص نیست.

۲. ضرورت داشتن عمل

قال علی علیه السلام لَا يَعْمَلُ بِالْعِلْمِ إِلَّا مَنْ أَيَّقَنَ بِفَضْلِ الْأَجْرِ فِيهِ.^۳

کسی نمی‌تواند بر مبنای علم عمل کند مگر آنکه به برتری پاداش در آن، یقین داشته باشد.

قال علی علیه السلام لَا خَيْرَ فِي عَمَلٍ إِلَّا مَعَ الْيَقِينِ وَالْوَرَعِ.^۴

در عمل برای کسی خیری نیست مگر با یقین و ورع.

۳. ضرورت داشتن تکیه‌گاه در زندگی

قال علی علیه السلام التَّوَكُّلُ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ.^۵

توکل از قوت یقین است.

۴. ضرورت داشتن عبادت

قال علی علیه السلام عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْإِخْلَاصِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ فَإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ.^۶

بر شما باد به اخلاص صادقانه و یقین نیکو زیرا برترین عبادت مقربین است.

^۱ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۷

^۲ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۵۱

^۳ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۶

^۴ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۵۶

^۵ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۶

^۶ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۷

راه‌های تقویت یقین

برخی از راه‌هایی که برای تقویت یقین توصیه شده است عبارتند از:

۱. توجه به انعکاس و بازتاب هر عمل

قال علی علیه السلام مَنْ صَدَّقَ بِالْمُجَازَاةِ لَمْ يُؤْتِرْ غَيْرَ الْحُسْنَى.^۱

هر کس مجازات را تصدیق کند غیر از حسنی چیزی را بر نمی‌گزیند.

قال علی علیه السلام عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَعْمَالِ [الأعمال] جَزَاءً كَيْفَ لَا يُحْسِنُ عَمَلَهُ.^۲

در شگفتم از کسی که می‌داند برای هر عملی جزایی است که چگونه عمل خود را نیکو نمی‌کند.

۲. تقویت دین‌داری

قال علی علیه السلام مَنْ قَوِيَ دِينُهُ أَيَقَنَ بِالْجَزَاءِ وَرَضِيَ بِمَوَاقِعِ الْقَضَاءِ.^۳

کسی که دینش قوی است به جزا یقین دارد و به قضا‌های رانده شده در موقعیت‌های مختلف راضی است.

۳. قرار نگرفتن در موضع شک و تردید

قال علی علیه السلام مَنْ لَمْ يُوقِنْ بِالْجَزَاءِ أَفْسَدَ الشَّكُّ يَقِينَهُ.^۴

کسی که به جزا یقین نداشته باشد شک یقینش را فاسد می‌کند.

قال علی علیه السلام حُبُّ الْمَالِ يُوهِنُ الدِّينَ وَيُفْسِدُ الْيَقِينَ.^۵

دوستی مال موجب وهن دین و فساد یقین می‌گردد.

۴. توجه به فانی بودن دنیا و اجل

قال علی علیه السلام كَذَبَ مَنْ ادَّعَى الْيَقِينَ بِالْبَاقِي وَهُوَ مُوَاصِلٌ لِلْفَانِي.^۶

دروغ می‌گوید کسی که ادعای یقین به باقی را می‌کند در حالی که به فانی چسبیده است.

۵. توجه به مکافات عمل

قال علی علیه السلام عَجِبْتُ لِمَنْ عَلِمَ شِدَّةَ انْتِقَامِ اللَّهِ مِنْهُ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَى الْإِصْرَارِ.^۷

در شگفتم از کسی که شدت انتقام خدا نسبت به خود را می‌داند ولی نسبت به اصرار بر گناهش تغییر وضعیت نمی‌دهد.

^۱ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۶

^۲ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۶

^۳ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۶

^۴ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۶

^۵ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۶۸

^۶ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۵۱

^۷ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۶

موضوعات یقین در قرآن و روایات

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که هر فردی را از آشفتگی نجات می‌دهد یقین و علم به موضوعاتی از زندگی است. به عنوان نمونه کسی که کاری را شروع می‌کند و نمی‌داند در انتها به نفعش تمام می‌شود یا به ضررش، به طور طبیعی آشفته می‌شود و یا در عزم او خلل وارد می‌شود.

هر قدر علم فرد نسبت به مقصد و یا کاری کافی تر باشد اطمینان او به انجام آن نیز بیشتر است. لذا کسانی که از نعمت یقین به هر دلیل برخوردار نیستند نمی‌توانند در زندگی خود تولیدکننده عمل یا فکر و جریانی فردی و اجتماعی باشند.

یقین پایه برنامه‌ریزی صحیح در زندگی است.

یقین انگیزه صبر و مقاومت را برای رسیدن به مقصد مورد نظر به فرد می‌دهد.

یقین منشأ عزم در فرد است.

یقین موجب کشف استعدادها و باعث خلاقیت در فرد است.

یقین ...

اما در این رابطه سؤالات بسیار متعدد و متنوعی وجود دارد که لازم است به آن پاسخ داده شود:

۱. به چه موضوعاتی در زندگی می‌توان یقین پیدا کرد؟

۲. به چه موضوعاتی از زندگی نمی‌توان یقین یافت و اساساً یقین در مورد آنها ضرورتی ندارد؟

۳. اگر به موضوعاتی که لازم است به آنها یقین یافت، یقینی صورت نگیرد چه تبعاتی دارد؟

۴. اگر فرد مترصد یقین به موضوعاتی شود که لازم نیست به آنها یقین یافت، چه تبعاتی برای او خواهد داشت؟

طبق منطق قرآن اگر کسی بخواهد نسبت به امور فانی یقینی به دست آورد به اشتباه می‌رود. زیرا امور فانی یقین‌بردار نیستند. در خصوص این امور گزاره‌هایی که درباره دل نبستن به آنها و بهره‌گیری در مدت اجل آنهاست، یقین‌بردار است و خود این امور به دلیل قرار داشتن در ساختاری که فنا را برای آنها برنامه‌ریزی کرده است یقین‌بردار و قابل اتکا نیستند.

به اعتبار دیگر هر آنچه در حوزه ایمان قابل اتکای حقیقی هست اساساً یقین‌بردار هم نیست و امر باقی و حق که جاری در هستی است و همه وقایع توسط آن رقم می‌خورد و می‌توان به آن اعتماد و اطمینان کرد، یقین‌بردار است.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ^۱

آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند و اینکه شاید هنگام مرگشان نزدیک شده

باشد؟ پس به کدام سخن، بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟

بر اساس مطلب فوق انسان‌ها در دنیا به دو دسته تفکیک می‌شوند:

^۱ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۸۵

گروه اول کسانی که در جهت یقین به امور فانی حرکت می‌کنند مثلاً برای یقین به این مطلب که گرفتار نشوند درآمد به دست می‌آورند و یا برای یقین به تغییر نکردن جایگاه دنیوی، علم یا قدرت به دست می‌آورند. گروه دوم، همت خود را در به دست آوردن یقین به هستی آفرین و قوانین هستی و ثابتات عالم صرف می‌کنند. در این صورت از امور دنیوی تنها به عنوان یک موقعیت، جایگاه و ابزار بهره‌مند می‌گردند. قرآن کریم و نیز روایات معصومن علیه السلام با بیان‌های مختلفی مانند بیان جملات قطعی با ادات ان، انما، لقد، استفهام و ... حقایقی یقینی را تبیین کرده است.

در قرآن کریم فهرستی از اموری را نیز به طور مستقیم به عنوان موضوع یقین ذکر کرده است. این امور مطالبی است که لازم است انسان نسبت به آنها گرایش داشته باشد و آنها را موضوع یقین خود نماید.

۱. یقین به پروردگار عالم

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ^۱

گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است - اگر اهل یقین باشید.»

۲. یقین به آخرت

در آیات متعددی از قرآن آخرت به عنوان مهم‌ترین موضوع یقین در قرآن یاد شده است.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ^۲

و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند.

در اهمیت این موضوع در سوره مبارکه مطففین گمان به آخرت را نیز بازدارنده از گناه معرفی کرده است. چه برسد

به علم یا یقین به آن.

۳. یقین به معجزات

معجزات انبیا دلیل اثبات نبوت آنهاست. یقین به این معجزات به منزله یقین به نبوت انبیا است.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ^۳

افراد نادان گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟ یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید؟» کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل

همین گفته ایشان را می‌گفتند. دلها [و افکار] شان به هم می‌ماند. ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند،

نیک روشن گردانیده‌ایم.

۴. یقین به نزول حکم از جانب خدا و وجود آن

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ^۴

آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند؟ و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟

^۱ سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۴

^۲ سوره مبارکه بقره، آیه ۴

^۳ سوره مبارکه بقره، آیه ۱۱۸

^۴ سوره مبارکه مائده، آیه ۵۰

۵. یقین به ملکوت آسمانها و زمین

وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ^۱

و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد.

۶. یقین به لقاء و دیدار پروردگار

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ^۲

خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت، آن گاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند. [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می‌کند، و آیات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید، امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید.

۷. یقین به آیات الهی

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ^۳

و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنان که باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ^۴

و در آفرینش خودتان و آنچه از [انواع] جنبنده [ها] پراکنده می‌گرداند، برای مردمی که یقین دارند نشانه‌هایی است. و فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ^۵

و روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی [متقاعد کننده] است،

۸. یقین به کتاب خدا

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ^۶

این [کتاب] برای مردم، بینش‌بخش و برای قومی که یقین دارند، رهنمود و رحمتی است.

۹. یقین به وعده‌های الهی

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ^۷

^۱ سوره مبارکه أنعام، آیه ۷۵

^۲ سوره مبارکه رعد، آیه ۲

^۳ سوره مبارکه نمل، آیه ۸۲

^۴ سوره مبارکه جاثیه، آیه ۴

^۵ سوره مبارکه ذاریات، آیه ۲۰

^۶ سوره مبارکه جاثیه، آیه ۲۰

^۷ سوره مبارکه جاثیه، آیه ۳۲

و چون گفته شد: «وعدۀ خدا راست است و شکی در رستاخیز نیست»، گفتید: «ما نمی‌دانیم رستاخیز چیست؟ جز گمان نمی‌ورزیم و ما یقین نداریم.»

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ^۱

آیا آسمانها و زمین را [آنان] خلق کرده‌اند؟ [نه،] بلکه یقین ندارند.

۱۰. یقین به مرگ

حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينَ^۲

تا مرگ ما در رسید.

نمونه‌ای از روایات اهل بیت علیهم السلام که می‌توان آنها را به عنوان موضوعات یقین محسوب کرد به شرح زیر است:

قال علی علیه السلام عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْكُ فِي [قُدْرَةِ] اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَهُ^۳.

در شگفتم از کسی که در قدرت خدا شک دارد در حالی که خلق او را می‌بیند.

قال علی علیه السلام عَجِبْتُ لِعَافِلٍ وَالْمَوْتُ يُطَلِّبُهُ^۴.

در شگفتم از کسی که غافل است در حالی که مرگ او را می‌طلبد.

قال علی علیه السلام عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ سُوءَ عَوَاقِبِ اللَّذَاتِ كَيْفَ لَا يَعِفُ^۵.

در شگفتم از کسی که بدعاقبتی لذات را می‌شناسد، چگونه عفت نمی‌ورزد.

قال علی علیه السلام عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ كَيْفَ لَا يَسْعَى لِدَارِ الْبَقَاءِ^۶.

در شگفتم از کسی که پروردگار خود را می‌شناسد، چگونه برای دار بقا سعی نمی‌کند.

قال علی علیه السلام إِنَّكَ إِذَا تَكَبَّرْتَ وَضَعَكَ اللَّهُ^۷.

همانا اگر کبر ورزیدی خدا تو را خوار می‌سازد.

قال علی علیه السلام إِنَّكَ إِذَا جَاهَدْتَ نَفْسَكَ حَزَّتْ رِضَى اللَّهِ^۸.

همانا اگر با نفس خود مجاهده کردی رضایت خدا را برافراشته‌ای.

قال علی علیه السلام إِنَّكَ إِذَا اجْتَنَبْتَ السَّيِّئَاتِ نَلْتِ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ^۹.

^۱ سوره مبارکه طور، آیه ۳۶

^۲ سوره مبارکه مدثر، آیه ۴۷

^۳ عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۳۳۱

^۴ عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۳۳۱

^۵ عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۳۳۱

^۶ عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۳۳۱

^۷ عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۳۳۱

^۸ عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۳۳۱

^۹ عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۳۳۱

همانا اگر از بدی‌ها دوری کردی به درجات بلند نائل می‌شوی.

آسیب‌های یقین، آسیب‌های ایمان

با توجه به مضمون آیات و روایات می‌توان آسیب‌های یقین را همان آسیب‌های ایمان دانست. اساس این آسیب‌ها تبدیل شدن علم به شک است که در قرآن آن را به «وسواس» معرفی می‌کند. وسواس در معنایی دقیق‌تر عبارتست از القائنات مخفیانه غیرالهی که موجب کندی در انجام خیر و یا توقف آن و یا تردید در حقیقتی گردد. در این صورت هر کاری که انسان را در معرض وسواس قرار دهد به عنوان آسیب یقین و نیز آسیب ایمان می‌باشد. با توجه به آیات انتهایی سوره مبارکه شعرا هر گناه و نافرمانی خدا به عنوان گیرنده القای شیطانی فرد را به سمت انحراف سوق می‌دهد.

از آسیب‌های دیگر یقین موضوع لهو، لعب، تکاثر، تفاخر و در یک کلمه حبّ دنیا است. به طور طبیعی میل به دنیا و مطامع آن انسان را به سمت شک و تردید نسبت به غیب و حقایق می‌کشاند. این موضوع در آیات متعددی از قرآن و نیز روایات بیان شده است.

نمونه آیات زیر هر یک از آسیب‌های یقین را کشف می‌کند و اهمیت پرداخت به این موضوع را تبیین می‌کند. در آیه زیر مرض قلب و کفر بزرگ‌ترین آسیب برای یقین معرفی شده است.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عَدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ^۱

و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم، و شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم، تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند، و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد، و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شک نیفتند، و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و کافران بگویند: «خدا از این وصف کردن، چه چیزی را اراده کرده است؟» این گونه، خدا هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند، و این [آیات] جز تذکاری برای بشر نیست.

در سوره تکاثر عامل دوری از یقین تکاثر و دنیاطلبی معرفی شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

به نام خداوند رحمتگر مهربان. تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت. تا کارت‌ان [و پایتان] به گورستان رسید. نه چنین است، زودا که بدانید. باز هم نه چنین است، زودا که بدانید. هرگز چنین نیست، اگر علم یقین داشتید! به یقین دوزخ را می‌بینید. سپس آن را قطعاً به عین یقین درمی‌یابید. سپس در همان روز است که از نعمت [روی زمین] پرسیده خواهید شد.

^۱ سوره مبارکه مدثر، آیه ۳۱

در آیه زیر ظلم، علو و فساد آفت و آسیب یقین دانسته شده است.
وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ علُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ^۱

و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. پس بین فرجام فسادگران چگونه بود. قابل ذکر است بحث از آسیب‌های یقین و تقویت یقین نیاز به پژوهشی جداگانه دارد که بنا به اختصار و اشاره مختصر در زمینه ربط آن به ایمان به مطالب فوق اشاره شد.

حقیقت یقین، حقیقت انسان حقیقی

با توجه به آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام، خداوند انسان حقیقی و کمال یافته را بر اساس یقینی که دارد از دیگران ممتاز می‌کند. به همین دلیل خداوند در دستور خود به پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله غایت عبودیت را یقین معرفی کرده است.

بدین ترتیب یقین عاملی برای رتبه‌بندی انسان‌های والا در بهشت و مقام قرب الهی است. و مسلماً از این مقام معنوی افراد جهنمی هیچ حظ و بهره‌ای ندارند.

مراتبی که از قرآن برای رتبه‌بندی یقین استخراج می‌شود مرتبه علم، عین و حق‌الیقین است. از هر یک از این مراتب در کتب مختلف به صورت مفصل یاد شده است.

آنچه در این مختصر لازم است به آن اشاره شود اینست که نهایت یقین که حق یقین است در مقام عظمای انسان حقیقی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و همراهان با ایشان قابل تحقق است. این افراد علاوه بر اینکه خود به بالاترین سطح یقینی که مخلوقی می‌تواند به آن دست یابد رسیده‌اند، موضوعی برای یقین سایرین نیز می‌باشند به همین دلیل خداوند به ایشان سمت مقربین را عطا کرده است که موجب هدایت دیگران می‌باشند. به این مقام هدایت که مقام وحی است نیز حق‌الیقین گفته شده است.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ^۲

این است همان حقیقت راست [و] یقین.

وَ إِنَّهُ لِحَقُّ الْيَقِينِ^۳

و این [قرآن]، بی‌شبهه، حقیقتی یقینی است.

خاتمه‌ای برای شروع

کتاب با این روایت نورانی که دعایی جامع برای یقین و ایمان است، به پایان می‌رسد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ:

إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي

وَ يَقِينًا صَادِقًا حَتَّى يَذْهَبَ بِالشَّكِّ عَنِّي حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ الرِّضَا بِمَا قَسَمْتَ لِي

^۱ سوره مبارکه نمل، آیه ۱۴

^۲ سوره مبارکه واقعه، آیه ۹۵

^۳ سوره مبارکه حاقه، آیه ۵۱

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ نَفْسًا طَيِّبَةً
تُؤْمِنُ بِلِقَائِكَ
وَتَقْنَعُ بِعَطَائِكَ
وَتَرْضَى بِقَضَائِكَ
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ:
تَوَلَّيْ مَا أَبْقَيْتَنِي عَلَيْهِ
وَتَحْيِيْنِي مَا أَحْيَيْتَنِي عَلَيْهِ
وَتَوَفِّيْ إِذَا تَوَفَّيْتَنِي عَلَيْهِ
وَتَبْعْتَنِي إِذَا بَعَّتَنِي عَلَيْهِ
وَتُبْرِئْ بِهٖ صَدْرِي مِنَ الشَّكِّ وَ الرِّيبِ فِي دِينِي.
ثُمَّ تُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغْتَ